

بسم الله الرحمن الرحيم، رب يسر

حمد و ثنای نامتناهی حضرت حکیمی را که حقایق آثار تریاق توبه را سبب شفای بیماران سموم معاصی گردانید. کریمی که بمقتضای جود تشنگان بادیه غفلت را بعین الحیوة رضا و رحمت رسانید. رحیمی که کمال رفتش اقبال اغلال اوزار از رقاب گرفتاران هاویه حجاب برداشت. حلیمی که هزاران فضایح اعمال و قبایح اقوال از جافیان بد کردار^[2a] و عاصیان تیره روزگار به یک آه ندم درگذاشت. و صلوات بی حد و درود بی عدّ بر سلطان بارگاه نبوت و خورشید فلک رسالت^[2a] سید انبیا و مهتر اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و بر اهل بیت او که سروران صفوف ولایت و صحابه کرام او که نجوم طریق هدایت اند.

اما بعد چون باز کشیدن عنان نفس از راه جفا و باز گشتن بندگان و روی آوردن به بساط وفا که عبارت از ان توبه است مبداء راه طالبان و سرمایه فتوح صادقان و مفتاح ابواب سعادت سالکان است و متجرّد گشتن بجهت خیر دأب فرشتگان و آگاه شدن ورود^[2b] شر کار شیطان و رجوع کردن از راه^[2a] گذر شر بجاده خیر شیوه آدمیان است. پس هر¹ فعل هر شخص از نوع بشر دال است بر صحت نسبت وی چنانکه نفس توبه اقامت برهان تایب است بر صحت نسبت وی به آدم و آدمیت که "...و عصى آدم ربه فغوى ثم اجتبیه ربه فتاب علیه وهدى..." و اصرار عاصی سجّل² نسبت شیطان^[2b] مصرّ است³ که "...انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله..." اما تصحیح نسبت نوع بشر به ملائکه کرام به دشواری میسر شود زیرا که احکام اعداد در جبلت انسان مرکوز است و اصول خیر و شر در طینت او معجون و تخلیص جوهر انسانی از خبایث آثار شیطانی ممکن^[3a] نیست مگر بگداز احدی النارین آتش ندم یا آتش جهنم. پس اختیار اهون الشرین و مبادرت تخلیص باخفت النارین بیش از طی بساط اختیار دأب اختیار و رسم ابرار است و مدتی خاطر این ضعیف در ابراز بعضی از معانی و حقایق توبه متأمل می بود تا بواسطه التماس عزیزی که به حسن اعتقاد معروف و بمکارم اخلاق موصوف است. این مقصود به حصول پیوست و حقیقت این معنی در چهار باب ذکر کرده آید، انشاء الله تعالی. باب اول:^[3a] در حقیقت توبه و وجوب آن در جمیع احوال. باب دوم:^[2b] در آنچه توبه از وی^[3b] واجب است و اقسام⁴ صغیر و کبیر. باب سوم: در شرایط توبه و کیفیت تکفیر گناهان و تدارک مظالم. باب چهارم: در باعثه تادیب بر توبه و علاج حل و عقده اصرار

و این کتاب را مرآت التائبین نام کرده شد تا آینه حال⁵ جمال⁶ نمای هر محقّ و مبطل باشد امید به جناب حضرت صمدیت آن است که مدارک افکار و مصارف اسرار را در تحریر این معانی از شایبه هوا و غایله ریا محفوظ و مضمون دارد و خواننده و عمل کننده آنرا بحلیه قبول و سعادت و صول مزین و مکرّم گرداند. به منّه و کرمه انه قریب مجیب.^[4a]

باب اول: در حقیقت توبه و وجوب آن در جمیع احوال

قال الله تعالی: "...وتوبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون لعلكم تفلحون."

¹ هر - B, C

² مسجّل: B

³ به شیطان + B, C

⁴ اقسام: B, C

⁵ حال - A

⁶ جمال - B

ای عزیز بدانکه توبه عبارت است از معنی منتظم گذشته از سه چیز: از⁷ علم و حال و عمل. اما علم معرفت بزرگی صورت گناه است. از آن روی که حجاب می شود |3b| میان محبّ و محبوب و مانع است از وصول بنده به مقصود وی که آن حق است جل و علا و حجاب سبب فوت مطلوب است. چون این معرفت به یقین غالب⁸ محقق گردد باطن محبوب بسبب فوات مطلوب⁹ متألم شود چه خاصیت دل آن است که چون شعور|3a| یابد بر فوت مطلوب|4b| متألم گردد و چون وقوف یابد که فوات مطلوب متعلق فعل وی است هر آینه متأسف شود بر فعل مفوت و این تأسف را ندّم گویند و تأملی که حاصل¹⁰ این تأسف و ندامت بود حال خوانند و این حال را با هر زمانی از ازمنه ثلاثه تعلق خاص باشد چه این حال باعث ارادت شود به ترک فعل مفوت که آن گناه است در حال و اما تعلق آن به استقبال عزم بر ترک گناه که سبب فوت محبوب است تا آخر عمر و اما تعلق¹¹ بماضی بتلافی مافات از اسباب سعادت بقضا و جبر. پس مفتاح این سعادت علم است که اهل تحقیق آنرا ایمان و یقین |4a| خوانند. و ایمان عبارت از |5a| تصدیق است¹² بدانچه گناه زهر قاتل است و یقین عبارت از تاکید این تصدیق است به انتقای شکّ و استیلائی نور یقین بر دل طالب و از اجتماع حجر یقین و قدّاحه ایمان آتش ندم ظاهر شود و بواسطه آتش ندم و تأسف فوت محبوب و رویت حرمان باطن تایب متألم شود¹³. پس حقیقت توبه ندامت است و علم مقدمه آن است و ترک فعل مذموم که سبب فوت مطلوب است ثمره آن و آنکه رسول علیه السلام |3b| فرمود که "الندم توبة" این معنی است و آنکه اهل تحقیق گفته اند "التوبة ذوبان¹⁴ الحناء لماسبق من الخطاء" اشارت بدین معنی است اما وجوب توبه |5b| ظاهر است و ثابت به آیات و اخبار "قال الله تعالى: يا ايها الذين آمنوا آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا... ای خالصا من الشوايب وقال الله تعالى: ... ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين |4b|

وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ان الله عز وجل افرح بتوبة عبد المؤمن من رجلٍ ترك راحلته في الارض مهلكة عليها طعامه و شرابه فوضع رأسه فنام فاستيقظ وقد ذهب راحلته فطلبها حتى اذا اشتد عليه الحر والعطش وقال ارجع الى المكان الذى كنت فيه فانام حتى اموت فوضع رأسه على ساعده ليموت فاستيقظ فاذا راحلته عنده عليها طعامه و شرابه فوالله اشد |6a| فرحا بتوبة عبد المؤمن من هذا براحلته" و اگرچه آیات و اخبار درین باب بسیار است ولی ظهور حقایق آن جمله بحسب تنویر باطن طالب است و روندگان این راه دو قسم: اند اهل استدلال و اهل استبصار. طالب دلیل صاحب سیر است و سابق بصیر اهل طیر سیر سایر مستدل قاصراست |4a| از¹⁵ قطع عقبات تقلید لاجرم در هر قدم محتاج است |5a| بتقویت دلیل عقلی یا سمعی و بیشتر این طایفه آن بود که در حالت ظهور ادله متعارضه متحیر گردند و آن سبب سدود¹⁶ ایشان گردد و سیر این قوم در روزگار دراز مختصر بود اما طائفه دوم مخصوصان آفتاب عنایت و محظوفان¹⁷ جذبات |6b| هدایت اند که بواطن ایشان بنور الله منور گشته است و بادنی¹⁸ اشارتی راه هدایت یافته و نور آفتاب بصیرت بر صحرای صدور ایشان تافته و زجاجه دل بمصباح عرفان و نور ایقان تابان گشته "یکاد زیتها یضئ ولولم تمسه نار نور

از B, C-⁷

غالب و C+, غالب B-⁸

محبوب: C⁹

حامل: C¹⁰

آن B, C+¹¹

به دل C+¹²

گردد: C¹³

دریان: B¹⁴

نه: B¹⁵

صدود: C, صدد: B¹⁶

محظوظان: B, C¹⁷

بادلی: B¹⁸

علی نور یهدی الله لنوره من یشاء" طیران همت این قوم از ان قوی تر¹⁹ است که در هر حالی مفتقر دلیل منقول باشد چراکه به نور بصیرت معانی و جوب توبه و حقایق و لوازم و لواحق و ثمرات آن مشاهده کرده اند و دانسته که معنی و جوب توبه آن است که سبب وصول بود بسعدت ابدی |5b| و نجات از هلاک |7a| سرمدی و سعادت حقیقی در دارالبقاء لقاء الله است و بدبخت حقیقی کسی بود که ازین سعادت محروم باشد و در حضيض آتش بعد و حرمان محبوس ماند²⁰ محقق است که ازین سعادت هیچ مانع نیست مگر آتش²¹ تمتعات ظلمت آباد عالم فنا و اتباع شهوات و ارتکاب مخالفات پس وسیله به مقام قرب قطع علایق دل است از غوایل و زخارف منزل غرور ولی استیلاء غلبه²² پرده |4b| غفلت اکثر خلق را از ملاحظه این حقایق محجوب کرده است و حصول این علم که اصل توبه است سبب ازالت ظلمت این غفلت است و آدمی محل ظهور این حقایق است و علم و ارادت و ندامت²³ و اختیار و فعل همه |7b| مخلوق اند "والله خلقکم وما تعملون" ولیکن²⁴ آینه وجود انسانی قابل آثار این جمله |6a| است و سنت الهی چنان رفته است که به مقتضای حکمت دست صحیح آفریند²⁵ و طعام لذیذ مهیا کرده اند و شهوت طعام در معده تعبیه کند و آفتاب علم را از مشرق دل تابان کند تا به نور آن بداند که طعام مسکن آتش جوع²⁶ است پس خواطر متعارضه را به محافظت مصالح بدن باز دارد تا بتأمل حقایق آثار منافع و مضار و موانع را نزد قاضی علم²⁷ ثابت گرداند²⁸ پس چون علم دید²⁹ حکم کند به عدم موانع پس³⁰ ارادت باعث قدرت شود بر تناول طعام و آنرا انجام³¹ ارادت را که بعد از تردد خواطر متعارضه |8a| و قوت شهوت ظاهر شد اختیار خوانند و اختیار باعث حرکت دست شود به سوی طعام و بعد حرکت ظهور فعل ضرورت بود بعضی ازین حقایق مرتب است بر بعضی چنانچه ظهور فعل موقوف است به حرکت و حرکت به قدرت |6b| و قدرت به ارادت و ارادت به علم و علم به لقاء ملک و ملک به حکم مشییت و هیچ فعل از افعال و هیچ حرکت از حرکات بنده در عالم حسّی و شهادت³² ظاهر نشود الا به واسطه این شرایط و اسباب و چون حقیقت |5a| فعل³³ به ظهور پیوست ملاحظه آثار اسرار این حقایق سبب حیرت³⁴ عقول و افکار ساکنان عالم شهادت و محجوبان وادی غفلت |8b| گردد تا بعضی آنرا جبر محض خوانند و بعضی اختراع صرف گویند³⁵ و بعضی کسب³⁶ نام نهند و ارباب قلوب و اهل کشف و شهود به امثال این اختلافات التفات ننمایند بلکه

¹⁹ رفیعتر B, C:

²⁰ و C+

²¹ آن کس که بتمتععات B:

²² غلبه A, C-

²³ و قدرت B, C+

²⁴ در C+

²⁵ آفریند A-

²⁶ گرسنگی B, C:

²⁷ عدل B, C:

²⁸ کرده اند B:

²⁹ دید B, C-

³⁰ پس C-

³¹ واین انجام B, C:

³² شهادی C: شهادتی B:

³³ فعل B-

³⁴ حیوة B:

³⁵ خوانند C:

³⁶ صرف B+

بنور بصیرت و عرفان سر³⁷ "...یعدّبهم الله بایدیکم..." بر الواح مجاری قضا و قدر مطالعه کنند و از³⁸ و رای حجب³⁹ غیب و سداقات ملکوت نداء " ... و ما رمیت از رمیت ولكن الله رمی..." |7a| بسمع روح در میادین فتوح سماع کنند.

ای عزیز چون وجوب توبه محقق گشت بدانکه توبه از گناه علی الفور واجب است بی تأخیر زیرا که چون دانسته شد که⁴⁰ مخالفت حق سبب هلاک⁴¹ مخالف است ترک |9a| مباشرت اسباب هلاک واجب بود علی الفور و عدم ترک دلالت کند بر عدم تحقیق اسباب هلاک و ازین جهت بود که رسول علیه السلام فرمود که "لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن..." و این نه از آن جهت فرمود که فعل زانی منافی ایمان است مطلقا بلکه مراد نفی علم است از زانی بدانچه فعل زنا سبب بعد و حرمان فاعل است از حضرت صمدیت و این همچنان است که شخصی زهر در دست دارد طبیب آنرا⁴² می گوید این زهر قاتل است و وی آنرا تناول می کند نه از آن جهت که نفی وجود طبیب می کند چه وجود ویرا |5b| مشاهده |7b| می کند و بمعرفت وی متیقن است اما تصدیق قول او بدانکه |9b| این زهر قاتل است نمی کند چه اگر بدین قول او را علم قطعی حاصل شدی که این زهر قاتل است هرگز تناول نکردی اینجا بدانی که معصیت سبب نقصان ایمان است و ایمان هفتاد و چند قسم است و اعلاهی آن کلمه توحید است و ادنای آن پاک کردن راه است چنانکه لفظ حدیث بران وارد است "قال النبی صلی الله علیه و سلم الايمان بضع وسبعون شعبة.... والحياء شعبة من الايمان"⁴³ و نزد اهل حق جمیع مألوفات دنیوی و اخروی خس و خاشاک راه حق است تا طالب حق راه حق را ازین جمله بجا روبر تجرید و تفرید پاک نکند قدم همت در بساط قربت نتواند نهاد.

ای عزیز بدانکه ایمان کامل مثال انسان صحیح مزاج است و چنانکه اصل آدمی روح است اصل |10a| ایمان توحید است و باقی درجات ابواب ایمان |8a| بمثابت جوارح و اعضای انسان است و هر که از درجات مراتب ایمان به کلمه شهادت قناعت کرده است بمثابت شخصی است که چشمهای او برکنده باشند و دست و پا و گوش و زبان جمیع اعضای او بریده و شک نیست که هر که حال او بدین صورت بود امید حیات از وی منقطع گردد همچنین هر که از اکتساب سعادت ابدی به کلمه شهادت |6a| قانع شد و عنان نفس اماره در میدان مخالفات فرو گذاشت و در امتثال اوامر و نواهی و ایقان اعمال صالحه تقصیر روا داشت زود باشد که شجره ایمان وی بصاعقه عواصف |10b| اجل منقطع گردد و هر ایمان که بقوت یقین در زمین دل ثابت نگردد و عروق فروع آن در انواع اعمال صالحه منتشر نشود و باب طاعت در روزگار دراز تسقیه نیاید⁴⁴ |8b| در حالت⁴⁵ ظهور ناصیه ملک الموت مقاومت عواصف احوال⁴⁶ نتواند کرد و احوال غافلان تیره روزگار که در مغاوز⁴⁷ معاصی می بویند⁴⁸ و مرکب حظوظ در مهالک مخالفات می رانند و ایمان خود با ایمان اکابر اولیا و صدیقان برابر می دارند بدان درخت کدو می ماند که بر درخت صنوبر دوید و بر شاخهای وی می پیچد⁴⁹ و می گفت که

37 سر- B

38 اندر: B

39 تحت: B, C

40 که- C

41 هلاک است هر آینه: B, C

42 ویرا: B

43 قال النبی صلی الله علیه و سلم الايمان بضع وسبعون شعبة.... والحياء شعبة من الايمان- A

44 نیاید: B, C

45 حال: B

46 اموال: B

47 مغاوز: B, C

48 بویند: B, C

49 پیچید: B

من نیز همچو⁵⁰ تو در ختم بلکه در قوت و چالاکی از تو زیاده ام زیرا که تو در چندین سال |11a| این مقدار نشو یافتی و من در اندک روزگار از تو در گذشتم و همگی شاخهای ترا در هم پیچیدم و درخت صنوبر در جواب گفت باش تا باد خریف جهیدن گیرد و اصل و فرع ترا در هم شکند و چون خاک در جهان پراکنده کند آنجا چالاکی خود بدانی و غرور خود مشاهده کنی و مقدار فایده مشارکت در اسم سحر⁵¹ کی بینی⁵² |9a|

ای عزیز سرایت آثار معاصی در ایمان چنان است که تاثیر مأكولات مضره در ابدان که⁵³ لایزال اخلاط رذیه و مواد امراض مهلکه از تناول آن در باطن جمع می شود و منهمک⁵⁴ شهوات تناول آن⁵⁵ |6b| می کند و از عاقبت آن خیر ندارد تا آنکه مزاج بکلی بفساد آید و بمرض پیوندد |11b| و مرض بهلاک کشد و این مثال مضر است و بسیار بود که حکیم نیر بغفلت تناول زهر کند اما چون بر حقیقت آن واقف گردد⁵⁶ مبادرت کردن در اخراج آن از معده بحیلت⁵⁷ استفراغ و غیره علی الفور بر خود واجب داند و اگر اسباب دفع آن میسر نشود ضرر آن پیش از آن نبود که حیات فانی دنیوی از وی فوت شود و باشد که آن سبب شهادت شود⁵⁸ که مورث سعادت ابدی است پس آنکس که تناول سموم دین می کند |9b| بارتکاب معاصی اولیتر که رجوع کند بتدارک مافات در ایام مهلت عمر که تدارک ممکن است بیش از آنکه اجرام⁵⁹ صغایر که بمثابت اجتماع مواد مرض است بواسطه اصرار کبایر گردد |12a| و اثر سموم کبایر در روح ایمان سرایت کند و با آلام نار جحیم⁶⁰ و عذاب مقیم انجامد و بهلاک⁶¹ و خسران سرمدی گرفتار شود و نصیحت ناصحان و وعظ واعظان سود ندارد و رقم شقاوت "انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون" بر ناصیه روزگار او کشند.

ای عزیز گمان مبر که حکم این آیت مخصوص است به اهل کفر و نفاق بلکه⁶² حسن خاتمت مشروط است⁶³ بسلامت اعضا و جوارح و در قانون حکمت مقرّر است که وجود فرع باصل است و بقای |10a| اصل بفرع و چون فرع⁶⁴ که اعضا و جوارح انسان است |7a| بکلی مفقود شود بقای اصل روح |12b| مستحیل گردد و بهلاک کشد همچنین اصل ایمان توحید است و فرع آن هفتاد و چند باب است در مقابل انواع طاعت و اقسام مخالفات و لفظ حدیث نبوی "لایزنی الزانی حین یزنی و هو مومن" دلالت می کند بر آنکه هر که از حقایق مراتب ابواب ایمان که اعمال صالحه است در حال حیات محبوب است در حال دوامی اجل و احوال سكرات از اصل غالباً محبوب گردد و چون معلوم شد که حقیقت ایمان علم است و هر علم که باعث عمل نیست عدم آن علم بهتر از وجود زیرا که علم بی عمل اقامت حجت می کند بر عالم و محقق است به نصّ وارد که عذاب عالم⁶⁵ اضعاف عذاب جاهل |10b| فاجر خواهد بود و در خبر است |13a| که بعضی از معاصی

⁵⁰ همچنین C; همچون B:

⁵¹ درین هم شجر: B:

⁵² به بینی: C:

⁵³ که - B, C:

⁵⁴ سهمناک: B:

⁵⁵ آن - B:

⁵⁶ شود: B:

⁵⁷ سجیل: B:

⁵⁸ گردد: B, C:

⁵⁹ اجزای: B, C:

⁶⁰ جهنم: B:

⁶¹ ابدی B, C+:

⁶² بل: A:

⁶³ بکمال ایمان چنانکه بقاء اصل/روح مشروط است B, C+:

⁶⁴ فروغ: B, C:

⁶⁵ فاجر B, C+:

هست که عقوبت آن سلب ایمان است چون این معانی معلوم شد. اکنون بدانکه خفیت علم در هر آنی و شانی به مقتضای احکام شیون و آفات⁶⁶ بر الواح ضمائر قلوب متجدد می شود و حقایق حق از خبایث باطل تمیز می کند و بحسب آن تمیز بر عاقل مکلف رجوع از افعالی که محبوب شیطان است⁶⁷ و مبعوض رحمن است⁶⁸ واجب می گردد و ظهور کمال عقل بعد کمال قوای بشریت است چون شهوت و غضب و حرص و کبر و بخل و عجب و ریا و غیره و تا این صفات ذمیمه که حبائل و سائل شیطان است به اغوای خلق به کمال نمی رسد سطوة |7b| نور آفتاب عقل از مشرق |13b| غیب بر صحرای دل طلوع نمی کند⁶⁹ ظهور انوار |11a| عقل را سه مرتبه است در سه حال مبادی لواجم و بروق آثار آن بعد هفت سال نمودن گیرد و قواعد اصول⁷⁰ نور بعد بلوغ باتمام رسد و کمال تصرف آن بعد از⁷¹ چهل سال ظاهر شود و چون شهوات نفسانی و صفات ذمیمه که لشکر شیطان است بجهت مصلحت تربیت بدن که مرگب نور عقل خواهد بود از بدایت نشأت مستصحب نفس انسان است و تصرف او در اطراف مملکت بدن جاری و احکام مواعید⁷² او نافذ و دل که بارگاه سلطنت احکام عقل است بطول ملاحظه آثار تصرفات شهوات |14a| نفسانی الفت یافته و بمطالعه تسویلات مواعید شیطانی بمرور ایام و کرور زمان انس گرفته لاجرم نزوع⁷³ از مألوفات طبیعی و شهوات نفسانی بروی مشکل است و ظهور لواجم انوار |11b| عقل که جند الله است بجهت آنست که مملکت⁷⁴ را از تصرف لشکر هوا و شیطانی که دشمنان حق اند بتدریج خلاص کند و از راهی که دلیل آن راه شهوت و بدرقه آن راه شیطان است باز دارد و برای که دلیل آن علم و معرفت و حقیقت⁷⁵ آن توفیق است دلالت کند اگر تمشیت⁷⁶ و امداد الهی قوت توفیق⁷⁷ عنان طبع از راه مخالفات بگرداند و برسبیل قهر براه طاعت و عبادت باز |14b| آرد و اگر نه⁷⁸ لشکر هوا غالب |8a| گردد و مملکت در تصرف شیطانی بماند و احکام اغواء وی در اطراف مملکت بدن منتشر گردد و سنت الهی جان رفته است که هر شخصی از نوع انسانی که از کتم عدم بصحرا و وجود آمد⁷⁹ از انبیا و اولیا و اشقیاء مسابقت تصرف در وجود وی لشکر شیطان را بود |12a| که عبارت از آن شهوت و غضب است و این هر⁸⁰ دو صفت منشاء جمیع صفات ذمیمه است⁸¹ و اخلاق ردیه⁸² بعد از آن هر که را عنایت ازلی دست گیرد از مضیق ظلمات این صفات مهلکه بواسطه توفیق علم و ایمان و توبه نصح بضیاء فسحت فضای عالم عرفان و ایقان آید که "الله ولی الذین امنوا یخرجهم |15a| من الظلمات الی النور..."⁸³ و سبب حرمان هر کس از این سعادت

⁶⁶ شون اوقات: B

⁶⁷ است - C

⁶⁸ است - B

⁶⁹ و مراتب + B

⁷⁰ آن + B, C

⁷¹ از - B

⁷² مواعید: B

⁷³ رجوع: B

⁷⁴ انسانی + B, C

⁷⁵ خفیر: C

⁷⁶ بمشیت: B, C

⁷⁷ یافت + B

⁷⁸ اگر: B

⁷⁹ آید: B, C

⁸⁰ هر - B, C

⁸¹ است - B, C

⁸² است + B, C

⁸³ 2/257

اكتفا بحال خود است که آن عین تقصیر است پس⁸⁴ هر فردی از افراد⁸⁵ نوع انسان را واجب است که اگر در بلده⁸⁶ کفر نشأت⁸⁷ یافته باشد از کفر و جهل توبه کند و اگر در میان مسلمانان غافل بغفلت روزگار گذاشته است از آن غفلت رجوع کند و درتعلم⁸⁸ و تفهم معرفت⁸⁹ احکام اسلام و ایمان اهتمام نماید و دشوارترین چیزی از درجات توبه |12b| باز کشیدن عنان نفس است از راه مألوفات نفسی و عبادات⁹⁰ رسمی و به باید دانست که هیچ آدمی در همه⁹¹ حال از توبه مستغنی نیست و ازین جهت حق جلّ و علا از خطاهای |15b| انبیا |8b| و توبه ایشان در قرآن خبر فرمود و سیّد انبیا علیه افضل الصلوات می فرمود "انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم واللیل سبعین مرّة"⁹² و چون باکمال نبوت حال او این بود نظر کن تا احوال دیگران⁹³ چگونه بود و جبّلت انسان چنان افتاده است که در هیچ وقت از معصیتی خالی نباشد الا ماشاء الله اما بجوارح و اما بدل و اما به ایراد خواطر متفرقه که مانع است از ذکر حق تا به غفلت و قصور در علم بذات وصفات و افعال حضرت صمدیت و این⁹⁴ آثار ظهور صفات نفس است |13a| و توبه از همه واجب است و اگر کسی گوید که این معانی مذکوره از خواطر⁹⁵ نفسانی و غفلت و قصور |16a| از معرفه ذات و صفات اگرچه نقصان است و نقل از حالت نقص بحال کمال سبب کمال است⁹⁶ ولی⁹⁷ کسب کمال از قسم فضایل است نه فرایض پس آن را واجب چگونه توان گفت.

ای عزیز بدانکه⁹⁸ حکمت ذات متعالیه تعالی شانه آن اقتضا کرد که هیچ چیز از حقایق موجودات ایجاد نفرماید الا که خاصیتی در و⁹⁹ تعبیه باشد و خاصیت معاصی و شهوات تسوید دل است و خاصیت انوار طاعات تصقیل¹⁰⁰ و دل آینه اسرار نمای ملکوت و جبروت است و چنانچه از اثر نفس شخص ظلمتی بر روی¹⁰¹ آینه می نشیند همچنین از متابعت هر شهوت و ارتکاب هر معصیت ظلمتی معنوی بر روی¹⁰² آینه دل می نشیند پس چون |13b| طالب |9a| در عقب |16b| هر معصیت بطاعتی مشغول شود اثر نور آن طاعت ظلمت آن معصیت را از آینه دل محو گرداند که "ان الحسنات یذهبن السیئات" و توبه از جمله طاعات است و رسول علیه السلام برای این فرمود که "اتبع السیئة الحسنه تمحها" و اگر در اهتمام تجدد توبه غافل ماند آثار ترادف ظلمت شهوات و معاصی بر روی آینه دل متراکم گردد و بواسطه طول زمان در جرم آینه عوض کند و تحزین/تجددین¹⁰³ (به حد دین) و طبع رسد و قابلیت اصلاح و تصقیل در وی نماید چنانچه حق جلّت عظمت از حال محجوبان محروم خبر فرمود که "کلا بل ران علی قلوبهم ماکانوا یکسبون" چون این مقدمه معلوم

⁸⁴ بر B+

⁸⁵ افراد C-

⁸⁶ بلاد: C, بار: B

⁸⁷ نشان: B

⁸⁸ وبتعلم: C

⁸⁹ حقایق B, C+

⁹⁰ عادات: C

⁹¹ هیچ: B, C

⁹² انه لیغان علی قلبی فی الیوم واللیل سبعین/سبعون مرّة وانی لاستغفر الله: B, C

⁹³ دیگری: B, C

⁹⁴ جمله B, C+

⁹⁵ خاطر: B

⁹⁶ و نقل از حالت نقص بحال کمال است: B

⁹⁷ لیکن: C

⁹⁸ بدانکه: B-

⁹⁹ در وی: B

¹⁰⁰ دل B+

¹⁰¹ بر وی: B

¹⁰² بروی: B

¹⁰³ تجددین: B

کردی بدانی که هیچ کس در هیچ |17a| حال مستعنی نیست از مو آثار سیئات از آینه دل بمباشرة حسنات |14a| که توبه است از آن جمله و این حکم دلیل است که اول جلا و صفا حاصل کرده باشد پس به اسباب عارضه مظلّم گشته¹⁰⁴ اما دلی که از اول نشأت بظلمت شهوات مکدر گشته باشد و صدای معاصی در باطن آن اثر کرده اهتمام نمودن باصلاح آینه دل از چنین کس نادر بود چه آن مسکین هرگز از خود لذت صفای باطن نیافته است و ذوق مشاهده اسرار از آینه دل بخشیده و از حقیقت دل بضر و مکر و حیل تصاریف تحصیل¹⁰⁵ لذات نفسانی و مألوفات جسمانی خرسند¹⁰⁶ |9b| گشته "ذلک مبلغهم من العلم ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم" |17b|

ای عزیز بدانکه واجب¹⁰⁷ دو قسم است قسمی آنکه در فتوی شرع داخل است و عامه خلق را در بین قسم اشتراک است |14b| و اقسام¹⁰⁸ این قسم متعلق است بضبط قانون معاش خلق و دفع¹⁰⁹ ظلم و تعدی اقویا از ضعفا و آنچه ذکر کرده شد از اسباب تحصیل کمال¹¹⁰ به اعتبار این قسم واجب نیست. قسم دوم آنچه طالب حق¹¹¹ را از آن چاره نیست از اسباب وصول بمقام قرب حضرت الهیت و ترقی از حسیض صفات بهیمی و سبعی و شیطانی باعلاء نروه مقامات ملکی و تخلّق باخلاق الهی و تقلب سرو روح در اطوار مقامات مقربان و صدیقان از اولیا و انبیا و جمیع شرایط درجات توبه که ذکر کرده شد نزد |18a| این طایفه واجب است و اهمال آن بهیچ وجه روا نیست و این همچنان است که گویند که طهارت واجب است بر کسی که خواهد که نماز تطوّع گذارد و اما کسی که بحرمان از درجات مطیعان بترک نوافل |15a| قناعت کرد بروی¹¹² این طهارت واجب نیست و فایده اجباتی که در فتوی عامه داخل است پیش از اصل نجات نیست اما فوز بدرجات عالیة ارباب شهود و اطلاع بر اسرار¹¹³ اهل عرفان و تحقیق که و رای نجات است موقوف است بحصول¹¹⁴ شرایط درجات. قسم دوم که آن مرکز دایره |10a| جولان انبیا و اولیاست و اصول قواعد آن مبنی است بر ترک شهوات نفسی و رفض لذات حسی درخبر است |18b| که عیسی صلوات الله علیه سنگی در زیر سر نهاده بود و خفته ابلیس را دید که می گفت ای عیسی¹¹⁵ ترک لذات دنیا کرده بودی چه افتاد¹¹⁶ که پشیمانی کرد¹¹⁷ عیسی علیه السلام آن سنگ را بینداخت و انداختن آن سنگ از مسیح حقیقت توبه بود از آن راحت چه گویی عیسی علیه السلام آن قدر نمی دانست که انداختن آن¹¹⁸ سنگ در فتوی شرع واجب نیست و رسول |15b| علیه السلام جامه نو پوشید چون در نماز نظر وی بر آن افتاد بیرون کرد و بخداوند باز فرستاد و گفت نظر کردن بر آن مرا از نماز |19a| مشغول کرد و یکبار دوال نعلین وی را نو در کشیدند چون نظرش بر آن افتاد بفرمود تا بیرون کردند و¹¹⁹ دوال کهنه در کشیدند و فرمود که نظر کردن بر آن مرا از حق مشغول می کنند

104 B: گشت

105 B- تحصیل

106 C: خورسند

107 B, C+ بر

108 B, C: احکام

109 B, C: رفع

110 C+ نماز

111 C- حق

112 B: کرده و بروی

113 B- اسرار

114 B- حصول

115 C+ نه

116 C: افتاد

117 گفت چه دیدی از آن گفت این سنگ به جهت آسایش بزیر سر نهادی C+؛ شدی B:

118 C- آن

119 B+ آن

چرا صاحب شریعت از امثال این مباحث¹²⁰ احتراز می کرد¹²¹ با آنکه جمیع احکام شرع وضع کرده اوست¹²² و انبیا علیهم السلام عارف ترین¹²³ خلق اند به¹²⁴ راه آخرت و بیناتر براه حق و دانا تر به مکامن¹²⁵ غرور چون طالب صادق |10b| از سر انصاف در احوال این قوم نظر کند به حقیقت بداند که توبه لازم حال اوست در هر نفس اگر خود عمر نوح یابد. نقل است از ابو سلیمان |16a| دارانی قدست اسرار¹²⁷ |19b| که وی می فرمود¹²⁸ که اگر عاقل در بقیت عمر خود بر هیچ خبر¹²⁹ توجه نکند مگر بر عمری بغفلت گذاشته است سزاوار است که ماتم این مصیبت تا لب کور بدارد. فکیف حال کسی که مابقی عمر وی همچو ایام گذاشته در جهالت¹³⁰ و غفلت گذرد.

ای عزیز هر عاقلی که جوهری نفیس دارد و می داند که بهای آن جوهر جمیع عمر بمؤنت او و اتباع او وفا می کند. پس آن جوهر از وی ضایع شود شک نیست که برفوت¹³¹ آن جوهر مصیبت زده شود و اگر داند که تضییع آن جوهر سبب هلاک وی است بداند¹³² که امانت پادشاهی قاصر¹³³ بود در دست¹³⁴ مصیبت سخت تر بود. پس هر ساعت از عمر آدمی جوهری است که قیمت ندارد |20a| و بدان جوهر سعادت ابدی و پادشاهی سرمدی حاصل می تواند کرد و بدان از عذاب الیم و خسران مقیم |16b| خلاص می توان یافت کدام جوهر بود شریفتر و نفیستر ازین که در هر ساعت از وی فوت می شود و هیچ اثری از مصیبت تاسف و حسرت در وی ظاهر نمی گردد و سبب این آن است که بیشتر خلق در خواب غفلت اند¹³⁵ و این جوهرهای نفیس در خواب ازیشان فوت می شود و خیر ندارند که "الناس نيام فاذا ماتوا |11a| انتبهوا" چون به آواز کوس اجل از خواب غفلت بیدار می شوند و افعال و اقوال نامرضی سلاسل و اغلال یابند و افلاس و گرفتاری خود مشاهده کنند و جلالت¹³⁶ |20b| حال و رفعت سریر سلطنت ابدی¹³⁷ که نتیجه طاعت یک ساعت¹³⁸ مخصوصان عنایت ازلیست مکشوف گردد تلاطم امواج دریای تاسف و تشویر جوش بر آرد و آتش حیرت و حسرت چنان شعله زدن گیرد که اگر چه¹³⁹ دنیا و هر چه در وی است ویرا بودی¹⁴⁰ یک ساعت عمر فدا کردی تا در آن یک ساعت |17a| تدارک بعضی از آن تقصیرها کند¹⁴¹ و میسر نشود و فریاد¹⁴² "...رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا" از نهاد بر

120 B: مناجات
 121 B: می کند
 122 B, C: کرده اوست -
 123 B: عارف تربیت
 124 B, C+: خطر
 125 B: به کامن
 126 B- ابو
 127 B: قدس الله سره
 128 B: می گفت
 129 B, C: چیز
 130 B, C: جهل
 131 B: بر قوت
 132 B: بدانکه; C: و بداند
 133 B, C: قاهر
 134 B, C+: وی
 135 C: غفلت مانده اند
 136 B, C: جلالت
 137 C- ابدی
 138 C+ است
 139 B, C: اگر
 140 C+ در عوض
 141 B, C: کردی
 142 B- فریاد

آورند¹⁴³ و چون این¹⁴⁴ محقق گردد بدانی که عاقل نه آن است که به مکر و حيله کار دنیا راست تواند داشت بلکه عاقل و لیبیب¹⁴⁵ کسی باشد¹⁴⁶ که از تاختن لشکر اجل غافل نباشد |21a| و ایام فراغت غنیمت شمرد و ساختگی بادیۀ سفر قیامت¹⁴⁷ را مهم داند و در وصایای لقمان علیه السلام آمده است که ای فرزند¹⁴⁸ تاخیر مکن که لشکر اجل از تاختن خود کسی را خبر نکرده است و مسوّف توبه در میان دو خطر است یکی آنکه از ترادف مخالفت و مواع¹⁴⁹ شهوات ظلمت معاصی متراکم شود و تجددین و طبع انجامد¹⁵⁰ و قابلیت صلاح در وی نماند دوم آنکه |11b| ناگاه بمرض موت مبتلا گردد و فرصت تلافی¹⁵¹ و تدارک نباشد¹⁵² و ازین جهت رسول علیه السلام فرمود که بیشتر فریاد |17b| اهل دوزخ از تسویف باشد که سبب هلاک اکثر خلق تسویف است که بتعاقب کدورات |21b| معاصی و توالی ظلمات شهوات آینه دل بنقد سیاه می کند و تصفیّه و تحلیّه آنرا بواسطه غلبات احکام نفس و هوا در نسیه توقف و تاخیر می اندازد و تا آنکه که جاذبه اجل نفوس مدّس ایشان را در یابد¹⁵³ و به انتقال اوزار و اعلال اصرار در بوته هاویه اندازد و در خبر است که¹⁵⁴ حق جل و علا خطاب می فرماید بسرّ هر بنده در وقت ولادت بر سبیل الهام که ای بنده ترا از ظلمت آباد عدم بصحرای وجود آوردم پاک از شایبه کدورات و طاهر از ظلمت معاصی و ایام عمر که سرمایه تجارت آخرت است نزد تو امانت نهادم و ترا بر گنج دل |22a| که خزانه اسرار ماست امین گردانیدم هشیار باش تا داغ خیانت بر ناصیه روزگار خود نهدی و در قیام |18a| به ادای وفای عهد ما تقصیر روا نداری تا در مجلس دار السلام از دولت¹⁵⁵ لقاء ما محروم نمایی و به حجاب حرمان عذاب خسران گرفتار نشوی که "...اوفوا بعهدی اوف بعهدکم وایای فارهبون".

ای عزیز بدانکه ارباب بصیرت¹⁵⁶ مشاهده کرده اند که چون شرایط توبه صحت یافت سلامت دل بواسطه قبول¹⁵⁷ توبه حاصل |12a| شد و آینه دل مستعد قبول عکس جمال¹⁵⁸ ذات و صفات حضرت ربوبیت گشت و معلوم است که جمیع دلها بر اصل سلامت فطرت آفریده شده است |22b| اما بسبب کدورتی که از آثار ظلمات معاصی و غبار شهوات بر¹⁵⁹ وی متراکم گشته سلامت فطرت از وی فوت شده است و نور طاعات ماحی کدورات معاصی است و آتش ندم محرق غبار شهوات چنانکه تاریکی شب به انوار آفتاب مقاومت نمی تواند کرد ظلمت معاصی هم طاقت مقاومت |18b| نور¹⁶⁰ آفتاب حسنات¹⁶¹ ندارد چنانکه حدّت¹⁶² صابون مزیل و محرق او ساخ است از جامه حرارت آتش ندم مقلع و مقرر¹⁶³ غبار

143 بر دارند: C

144 معانی B, C+

145 لیبیب B-

146 بود: C

147 قیامت B-

148 در توبه B, C+

149 تتابع B:

150 طبع انجامد B-

151 تلافی B, C-

152 نیاید: B, C

153 در رباید: C; رباید: B

154 حضرت B+

155 دولت C-

156 به نور یقین B+

157 صحت B+

158 اسرار B+

159 روی B, C+

160 نور B-

161 جنات B:

162 آثار C+

163 محرق B:

شهوت است از آینه دل چون جامه که کمال نظافت یافت¹⁶⁴ به قبول پادشاه نزدیک است هر دل که از کدورات معاصی و غبار شهوات طهارت |23a| یافت به قبول حق که عبارت از آن فلاح و نجات است نزدیک است بلکه مفلح و مقبول است که "قد افلح من زگیها وقد خاب من دسیها" و چون آفتاب قبول بروادی ایمن دل تابد از کدورت و ظلمت شهوات¹⁶⁵ هیچ اثر نماند که "التائب من الذنب کمن لا ذنب له" مگر آنکه تائب از رعایت شرایط توبه غافل بود یا درادای شرایط قاصرچنانکه قصار بزبان گوید جامه شستم و نشسته¹⁶⁶ باشد مجرد قول او مزیل و سخ نکرد توبه کننده¹⁶⁷ نیز اگر روزی¹⁶⁸ بار استغفار گوید به زبان و اعمال برّ و آتش¹⁶⁹ ندامت مقرون |19a| آن نباشد هیچ اثر در دل نکند ولی اگر از شایبه ریا خالی بود در قیامت |23b| از فایده خالی نباشد که "فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره" و چون حق عز شانه¹⁷⁰ در حق |12b| اهل کفر و نفاق می فرماید که "...إن ینتهوا یُعْفِرْ لَهُمْ ما قد سلف..." یعنی اگر باز ایستند از کفر و اصرار بیامرزیم ایشان را آنچه گذشت از کفر چون بکمال کرم چندین ساله کفر کافرا بسبب توبه عفو می فرماید مؤمن موحد بمقتضای این کرم سزاوارتر و بتدارک¹⁷¹ حضرت غفاری اولیتر نقل است که در بنی اسرائیل شخصی بیست سال طاعت¹⁷² به انواع معاصی مبتلا گشت روزی در آینه نظر کرد موی سفید در محاسن خود بدید آتش¹⁷³ از نهاد او شعله برآورد گفت الهی بیست سال بندگی حضرت تو کردم |24a| بعد از آن بیست سال است که دواعی نفس و هوای¹⁷⁴ شیطان عنان اختیار¹⁷⁵ از دست توفیق در ربود و از ذروه درجات |19b| طاعات در مضیق ظلمت¹⁷⁶ حرمان و مخالفات انداخت ندانم که اگر عنان نفس باز کشم از راه خلاف¹⁷⁷ شایسته خلعت قبول کردم یا نه؛ ندا شنید که "اجبتنا اجبتناک"¹⁷⁸ و ترکتنا فترکناک و عصیتنا فامهلناک و ان رجعت الینا قبلناک" یعنی لاف محبت ما زدی ما سکه محبت تو در میان آسمانیان زدیم پس ترک ملازمت درگاه ما کردی زمام مهلت ترا فرو گذاشتیم پس اگر باز به درگاه کرم ما آیی وجود ترا بخلعت توبه مزین گردانیم و نام ترا در دیوان مقبولان ثبت کنیم و منشور محبت ترا |24b| در مجلس روحانیان¹⁷⁹ که "ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین" ذوالنون مصری قدست اسراره می فرماید¹⁸⁰ که خدا یرا بندگانش که درختان خطاها را نصب دیده دل ساخته اند پس آنرا به آب توبه تسقیه کردند تا شکوفه |13a| ندامت برآورد و ثمره حزن از آن ظاهر شود¹⁸¹ پس در سایه |20a| اوراق ندم صحایف خطاها به الحان ناله و ترنم درد می خواندند و شراب صفا از جام وفا می نوشیدند و ردای صبر بر طول بلا می پوشیدند تا زخارف غوایل دنیا را مشاهده کردند و لذات¹⁸² نعیم فانی بر دل ایشان سرد گشت پس قدم همت بر

164 یافت - C

و مخالفات + B, C

و نه شسته B:

نگردد طالب توبه: B, C

هزار + B, C

و نا اعمال بریا آتش: C; بر آتش: B

عزه اسمه: C; حق تعالی: B

عفو + B, C

کرد پس از بیست سال + B, C

تشویر + B, C

و اغوای + B

مرا + B, C

ظلمات: B

از راه خلاف باز کشم: B, C

فاجیناک: C; اجبتینا اجبتیناک: B

بخوانیم + B, C

قدس الله اسراره می فرمود: B

شد: A, C

لذت: B

سرعقبات شد آید (شدايد) روزگار زدند و در کشتی فطنت سوار شدند و بادبان حکمت |25a| بر کشیدند و به ریح نجات عنایات¹⁸³ از دریای بیم و امید بگذشتند و به ساحل سلامت رسیدند و در ریاض نعیم مشاهدات نزول کردند و از ورود فیضان اسرار عین الحیات مسامرات¹⁸⁴ سرّی و روحی حیات ابدی یافتند "رزقنا الله عزایم اهل الصدق و اوصلنا ریاض معاملات اهل الحقّ بمئه وجوده..."

باب دوم در آنچه توبه از وی واجب است و اقسام¹⁸⁵ صغایر و کبایر

"قال الله تعالى : والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکرُوا الله فاستغفروا لذنوبهم..."

ای عزیز چون دانستی که توبه عبارت است |20b| از ترک گناه بدانکه ترک چیزی که حقیقت آن معلوم |25b| نباشد ممکن نگردد و چون توبه واجب است معرفت آنچه ترک آن سبب¹⁸⁶ وصول است بمرتبه توبه واجب¹⁸⁷ و آن گناه است و گناه عبارت است از هر چه مخالف امر حق باشد از فعل و قول¹⁸⁸ و تفصیل آن بسیار است به حسب کثرت اوصاف و اخلاق هر شخص ولی مجموع آن منحصر¹⁸⁹ می گردد در چهار صفت که آن چهار رکن خانه بشری و منشاء اخلاق و اوصاف انسانی است و آن |13b| چهار صفت بهیمی و سبعی و شیطانی و ریایی¹⁹⁰ است چون طینت انسانی از اخلاط مختلف ترکیب¹⁹¹ از حقیقت هر عنصری اثری در نهاد او سرشته شده است. اول صفت ربّانی که از نتیجه |26a| "و نفخت فیه من روحی" در جبّلت آدمی مرکوز است و از وی کبر و فخر و **تجر**¹⁹² و استعلا و عجب و تعزّز و استغنا و محبت و مدح و ثنا و دوام و عز و بقا تولد کند. دوم صفت شیطانی و از وی حسد و حیل و خداع و غش و نفاق و مکر و غوا¹⁹³ و اضلال منشعب شود. سیوم صفت بهیمی و از وی |21a| حرص و شرّت¹⁹⁴ و شهوت و طمع و سرقت و اکل حرام و زنا و لواطه و غیره متفرّع¹⁹⁵ گردد. چهارم صفت سبعی و از وی غضب و حقد و ضرب و ستم و قتل و انواع ایذاء¹⁹⁶ زاینده شود و از هر صفتی از این صفات با¹⁹⁷ صفتهای بسیار به مقتضای تجدد حوادث و 6 وقایع از مننه و امکانه ظاهر گردد |27b| و اول صفتی که در فطرت آدمی به ظهور می آید صفت بهیمی است که جاذب و جا بی¹⁹⁸ غذا است به سبب احتیاج تربیت بدن و تحصیل نشو و قالب انسانی پس از آن صفت سبعی تا وقایت بدن کند از اسباب هلاک و به قوت آن دفع مضرت کند از خود پس چون مبادی¹⁹⁹ عقل لایح شود این دو صفت بر وی مستولی شوند و او را در انواع مکر و حیل و فریب²⁰⁰ که آن صفت شیطان است به جهت تحصیل مراد خویش استعمال کند پس در آخر صفات ربّانی چون علو و فخر و عزّ که

183 B: عنایت

184 B: مسافرات

185 B, C: انقسام

186 C: ادب است

187 B, C+: بود

188 C: ترک

189 B: مختصر

190 B: ریایی

191 B, C+: یافته است

192 B, C-: تجر

193 B: اغوا

194 B+: ستیزه

195 B: متفرّع

196 B, C+: خلق

197 B: باز

198 B: حامی

199 B, C+: قوت

200 B+: دهد

فروع حب چاه است پیدا گردد و اینها امهات |14a| ذنوب و اصول مخالفات حق است |21b| و هر معصیتی که از شخص در وجود آید ازین اصول است |27a| و ظهور آن بعضی در دل باشد چون اعتقاد بدعت و کفر و نفاق و بد اندشیدن خلق و بعضی در چشم و گوش و بعضی بر زبان²⁰¹ و بعضی در شکم و فرج و بعضی در دست و پای و بعضی شامل بود مجموع بدن²⁰² و مجموع معاصی دو قسمت است. قسم اول آنچه میان بنده و حق است چون ترک نماز و روزه و زنا و شرب خمر و غیره. قسم دوم آنچه متعلق است به حقوق خلق چون قتل و غضب و منع زکوة و قصد عرض و قصد دین به اغوا و ترغیب به معاصی و دعوت کردن به بدعت و دلیر کردن²⁰³ بر معاصی به ترجیح دادن جانب رجا بر جانب خوف چنانکه رسم بعضی از واعظان زمانه است و آن قسم |27b| که میان حق و بنده است به عفو نزدیکتر²⁰⁴ است مگر شرک که آنرا²⁰⁵ عفو نیست و آنچه متعلق است به حقوق خلق چون²⁰⁶ مشکلتز است و در وی تشدید بیشتر است در خبر است که در روز قیامت هر بنده را سه دیوان دهند²⁰⁷ در یک دیوان امید عفو |22a| بود²⁰⁸ و آن گناهایی بود که میان بنده و حق باشد و در یک دیوان امید عفو نباشد و آن دیوان شرک باشد و در یک دیوان هیچ گذاشته²⁰⁹ نشود و آن دیوان مظالم بندگان است میان یکدیگر که آنرا البته مطالبه خواهد بود و هر قسمی ازین دو قسم مذکور منقسم می شود بصغایر و کبایر و بعضی از کار²¹⁰ صغایر و کبایر²¹¹ کرده اند و برانند که هر چه مخالف |28a| امر حق است کبیره است |14b| اما چون کتاب و سنت شاهد است و باطن²¹² به وجود²¹³ صغایر و کبایر لابد است از معرفت²¹⁴ و تمیز میان آن قال الله تعالی "ان تجتنبوا الكبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم" و رسول علیه السلام می فرماید که "الصلوات الخمس والجمعة الى الجمعة نكفر ما بينهن الا الكبائر" و در روایت دیگر "كفارات لما بينهن الا الكبائر" و اکابر امت اختلاف کرده اند در عدد کبایر بعضی گفته اند چهار است و این قول ابن مسعود²¹⁵ است و بعضی گفته اند نه است و ابن عمر گفت هفت است و ابن عباس چون قول ابن عمر بشنید |22b| گفت به هفتاد نزدیکتر است از آنکه |28b| به هفت شیخ ابو طالب مگى قدس سره فرمود که²¹⁶ جمیع احادیث وارده درین معنی و اقوال صحابه جمع کردم²¹⁷ کبایر هفده یافتیم از آن چهار در دل است و چهار در زبان و سه در شکم و دو در فرج و دو در دست یکی در پای و یکی در جمیع اعضا اما آن چهار که در دل است اول شرک دوم نیت اصرار بر معصیت سیم نومیدی از رحمت حق چهارم ایمن بودن از مکر الله اما آن چهار که در زبان است اول شهادت زور دوم قذف محصن سیم سوگند دروغ چهارم سحر اما آن سه که در شکم است اول شرب خمر دوم اکل مال ربا سیم اکل مال یتیم بظلم اما آن دو |29a| که در فرج است اول زنا دوم لواطه اما آن دو که در دست است اول قتل ناحق دوم

²⁰¹ به زبان B, C

²⁰² بدن را B, C

²⁰³ دل گردانیدن B, C

²⁰⁴ نزدیک B

²⁰⁵ امید B, C+

²⁰⁶ چون B-

²⁰⁷ باز کنند B, C

²⁰⁸ بود A-

²⁰⁹ فرو گذاشته C

²¹⁰ انکار B

²¹¹ کبایر B, C-

²¹² ناطق C

²¹³ ناطق است و شاهد به وجود B+

²¹⁴ تفرقه B

²¹⁵ عبد الله بن عمر C; و عبد الله بن عمر B+

²¹⁶ که A-

²¹⁷ عدد B, C+

سرقه اما آنکه در پای است فرار نمودن در غزا یکی از دو وده از بیست واما آنکه شامل به جمیع اعضا حقوق والدین²¹⁸ و امام²¹⁹ ابو حامد²²⁰ غزالی رحمة الله |15a| فرموده است |23a| که²²¹ بر قول شیخ ابو طالب امکان زیاده و²²² نقصان هست²²³ زیرا که شیخ ابو طالب اکل ربا و اکل مال یتیم از کبایر می شمرد و آن خیانت²²⁴ است بر مال و در خیانت²²⁵ نفوس بجز قتل حری²²⁶ دیگر مقرر²²⁷ نداشت و تعذیب خلق²²⁸ به انواع عذاب از ضرب و ایذا و اتلاف چشم و گوش و قطع زبان و دست و پای |29b| و غیر آن تعرض نکرد و متعرض یک است²²⁹ و شک نیست که تعذیب یتیم به ضرب و قطع اطراف به تغلیط و تشدید نزدیکتر است از اکل مال وی و در خبر است که " السیئات بالسیئة من الکبایر " ابو سعید حذری رضی الله عنه می گفت شما کار ها می کنید و آن در چشم شما از موی باریکتر می نماید و ما آنرا در زمان رسول علیه السلام از کبایر می شمردیم و نیز کبیره از روی لفظ مبهم است و آنرا هیچ موضوعی خاص نیست نه از روی لغت و نه از جهت شرع زیرا که اسم صغیر و کبیر از مضافات است و هیچ گناه نیست الا به نسبت با گناهی که دون آن است کبیره است |23b| و به نسبت²³⁰ گناهی که فوق آن است صغیره است مثلا مضاجعة شخصی با اجنبیه کبیره است به نسبت با کسی که به مجرد نظر |30a| قناعت کرده باشد و صغیره است به²³¹ نسبت با زانی و²³² قطع اطراف شخص کبیره است به نسبت با زدن²³³ وی و²³⁴ صغیره است به نسبت با قتل وی و شاید که اسم کبیره اطلاق²³⁵ بر فعلی که جزای²³⁶ آتش و عده کرده شده است به زبان انبیا علیهم السلام |15b| و شاید که اطلاق کنند بر آنچه سبب وجوب حد است در شرع و شاید که اطلاق کنند بر آنچه نهی از آن در نص کتاب وارد است و مع هذا درجات منصوصات قرآن نیز متفاوت است و کشف غطا از حقیقت این معنی²³⁷ که بدانند که معاصی از جهت نظر شرع سه قسم است اول آنکه به دلیل قطعی²³⁸ استعظام آن معلوم است چون شرک که |30b| آن اکبر کبایر است دوم آنکه از جمله صغایر است قطعا سیوم آنکه حکم²³⁹ مشکوک است و معرفت آن ممکن نیست مگر به سماع |24a| و²⁴⁰ لفظ قطعی در کبایر وارد نیست بلکه اخبار وارده درین معنی متعارض است معلوم می شود که قصد حضرت رسالت علیه افضل الصلوة²⁴¹ ابهام بوده است به جهت تحذیر خلق نه

218 شامل جمیع بدن است حقوق والدین B:

219 واما C:

220 ابو حامد B-

221 که B-

222 ابو حامد B+

223 نیست B:

224 جنایت B, C:

225 جنایت B, C:

226 چیزی B, C:

227 جایز B:

228 خلق را B, C:

229 متعرض یک است C-

230 با B:

231 با C:

232 و B-

233 زدن C:

234 و B-

235 کنند B, C+

236 آن B+

237 آن است B, C+

238 قاطع C:

239 آن B+

240 چون B, C+

241 صلی الله علیه و سلم B:

حصر چنانکه²⁴² ابهام شب قدر و اسم اعظم به جهت²⁴³ عامه خلق تا در²⁴⁴ طلب آن به قیام طاعات جد نمایند و مغفرت اعیان آن به تحقیق ممکن نیست اما ارباب قلوب را به شواهد شرع و نور بصیرت معلوم است که مقصود از جمیع شرایع آن است²⁴⁵ که خلائق را از اسفل سافلین²⁴⁶ به مقام |31a| قرب برساند²⁴⁷ و سرگشتگان بادیه غفلت و جهالت را براه سعادت دلالت کند و وصول بجوار قرب حق ممکن نیست الا به معرفت ذات و صفات حضرت الوهیت²⁴⁸ ازین²⁴⁹ فرمود که " وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون" و عبودیت بی معرفت ربوبیت صورت نه بندد و مقصود اقصی از ارسال |24b| انبیا علیهم السلام این است و این معنی بکمال نمی رسد الا |16a| در زندگانی دنیا و رسول علیه السلام از برای این فرمود که "الدنيا مزرعة الآخرة" و آنچه متعلق است از دنیا به آخرت وسیلت²⁵⁰ است به مقام قرب دو چیز است نفوس و اموال پس محافظت آن مهم است چراچه وجود آن مقصود است برای دین چون این جمله معلوم گشت بدانکه اسباب²⁵¹ وصول راه سعادت را |31b| سه مرتبه است معرفه الله و سلامت نفوس و اموال پس هر چه سدّ باب معرفه الله کند اکبر کبایر است چون کفر و شرک و دون آن هر چه سدّ باب بقاء نفوس کند²⁵² و دون آن هر چه سدّ²⁵³ باب معاش کند که سبب حیات نفوس است²⁵⁴ و چنانکه²⁵⁵ حفظ معرفت که اصل ایمان است در دلها واجب است همچنین حفظ حیاة بر ابدان و حفظ اموال بر اشخاص که سبب صلاح جهان و جهانیان است در جمیع شرایع واجب است |25a| و چون مراد حق جلّ و علا از فرستادن انبیا علیهم السلام صلاح خلق است در دین و دنیا نشاید که هیچ پیغامبر قوم خود را چیزی فرماید که سبب فساد و یا هلاک نفوس و اموال ایشان²⁵⁶ باشد یا مانع از معرفت حقایق توحید باشد پس |32a| کبایر را سه مرتبه بود مرتبه اول آنچه مانع بود از معرفت ذات و صفات خداوندی و آن کفر است و هیچ کبیره از آن بزرگتر نیست که بنده به پروردگار²⁵⁷ جاهل باشد و میان بنده و حق هیچ حجاب بزرگتر از جهل نیست و هیچ وسیلتی بنده را به حق²⁵⁸ |16b| شریفتز از علم نیست و قرب هر کس به حضرت صمدیت به قدر معرفت آنکس باشد به ذات و صفات حق آن حضرت و بعد هر کس به²⁵⁹ جهل او بود و جناب بارگاه کبریا از مسافت قرب و بعد و زمان و مکان منزّه است و نومیدی از رحمت حق و امن از مکر الله نتیجه جهل است به صفات جمالی و جلالی و این هر دو هم از کبایر است و ارباب |32b| بصیرت به نور کشف و عیان مشاهده کردند²⁶⁰ که افراد مراتب وجود سایر ان جاده برزخ است²⁶¹ میان دریای لطف و قهر نه دریای |25b| لطف و فضل آن

242 B, C: چنانچه

243 B, C+: ترغیب

244 C: به

245 B-: ان است

246 C+: بعد

247 B, C: رساند

248 C: ربوبیت

249 B, C+: جهت

250 B, C: و وسیله

251 B-: چراچه وجود آن مقصود است برای دین چون این جمله معلوم گشت بدانکه اسباب

252 B-: و دون آن هر چه سدّ باب بقاء نفوس کند

253 B-: سدّ

254 C: نفس است

255 B: چنانچه

256 B, C-: ایشان

257 B, C+: خود

258 B: به حق را بنده را

259 B, C: به قدر

260 B, C: کرده اند

261 B, C: برزخ اند

حضرت را غایتی و نه تلاطم امواج بحر²⁶² قهر را نهایتی چون هبوب نسیمات اشجار لطف وزیدن گیرد و هر موری سروری کند که "قالت نملة یاایها النمل ادخلوا مساکنکم" و چون عواصف ریاح قهر دمیدن گیرد جمیع مبارزان صفوف نبوت و ولایت رخت وجود در کتم عدم کشند که "یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا" "...ان یشأ یذهبکم ویأت بخلق جدید وما ذلک علی الله بعزیز" و صراط مستقیم که ادق من الشعر|33a| و احد من السیف است برزخی است میان این دو دریا از سر حد نشات بشری²⁶³ کشیده و به دار السلام نجات²⁶⁴ و فلاح²⁶⁵ پیوسته و جز قدم صدق مؤمن سلیم بر وی ثابت نتواند شد که "لو وزن خوف المؤمن ورجاوه لا اعتدلا". مرتبه دوم آنچه سد باب بقاء نفوس کند چون به دلایل قطعی معلوم شد که بی محافظت بقاء نفوس و دوام حیوة²⁶⁶ کسب سعادت معرفت و محبت حق که مقصود از ایجاد نوع |17a| انسان²⁶⁷ و تحصیل آن نهایتی آمالی²⁶⁸ مقربان و صدیقان است نمی توان کرد. |26a| پس قتل نفس که سبب قوت مقصود است بی شک از کبایر بود ولی دون مرتبه اول است که آن کفر است زیرا که کفر|33b| مانع است از عین مقصود و قتل مانع است²⁶⁹ از وسیلت²⁷⁰ به مقصود که آن حیات دنیوی است و غرض از زندگانی این جهانی کسب سعادت اخروی²⁷¹ است و در حقیقت دنیا دامی است که صیادان صحرای طلب بدان دام²⁷² صید نعیم محبت و معفرت که مورث تشریف²⁷³ لقاء الهی و مثمر سعادات ابدی است می کند و دون این درجه ایذاء خلق است از انواع ضرب و ستم و قطع که سبب حرمان مضروب و مستوم و مقطوع می شود از اکتساب این دولت به واسطه اشتغال به سایر ایذا و آلام²⁷⁴ و تحریم زنا و لواطه هم ازین مرتبه²⁷⁵ از آن جهت که اکتفاء²⁷⁶ اجتماع خلق در قضاء شهوات به ذکور سبب |34a| قطع نسل و دفع وجود است و این معنی در حقیقت²⁷⁷ به قتل نزدیک است اما زنا اگرچه |26b| مقوت اصل وجود نیست ولیکن مفسد نظام معاش خلق²⁷⁸ و مبطل توارث و تناسل²⁷⁹ و مشوش انساب²⁸⁰ است بلکه نظام²⁸¹ امور معیشت بهائم متصور نمی شود تا آنکه متمیز شود محل هر صفی به آیات²⁸² مخصوصه به آن صفت²⁸³ و آن²⁸⁴ جهت است که زنا در هیچ شرع از شرایع ادیان و ملل مباح نبوده است و چون تصور تکثیر²⁸⁵ وقوع زنا به واسطه داعیه شهوت از جانبین و عظم ضرر کثرت آن

262 B: دریای

263 B: بشری

264 C: نجات

265 B: به فلاح

266 B: حیوة

267 C+: در نهایت

268 B: نهایت آمال

269 B: از عین مقصود و قتل مانع است

270 B: وصلت

271 B: آخر وی

272 B: دام

273 B: شریعت

274 B: به واسطه اشتغال به تأثر ایذا و آلام C: به واسطه اشتغال به تأثر آید از لام

275 B, C+: باشد

276 B: التقاء

277 C: به حقیقت

278 B: خلق

279 C: تناصر

280 B: انسان

281 B: نظام

282 B, C: فعل هر صنفی به انات

283 B: صنف

284 B, C: از این

285 C: تکثیر

بیشتر است امر تغلیظ در وی بیشتر باشد. مرتبه سیوم |17b| آنچه سدّ باب معاش خلق کند چون امور بقاء نفوس است²⁸⁶ منوط²⁸⁷ است بسلامتی |34b| اموال که سبب فراغ معصیت²⁸⁸ است و آدمی را در حال فراغت امید داعیه خیر هست که باعث او بود بر طلب²⁸⁹ کمال و فرت²⁹⁰ مال غالباً سبب حرمان فاقد گردد به واسطه تفرقه خاطر در اودیه هموم پس محافظت بقای آن در تصرف ارباب از استلاء²⁹¹ غاصب |27a| و سارق و ظالم از مهمّات دین است و آن چهار نوع است. نوع اول غضب است و چون استرداد با²⁹² غرامت ممکن بود²⁹³ امر آن سهل²⁹⁴ است اما چون در استرداد و غرامت تأخر²⁹⁵ افتد تا حدّی که تدارک متعذّر شود از جمله کبایر گردد. نوع دوم سرقة. نوع سوم اکل مال یتیم چون مسروق منه بر سارق اطلاع نیابد و یتیم ضعیف را قدرت بر منع اکل²⁹⁶ |35a| مال نبود تدارک صورت نیندد از جمله کبایر گردد. نوع چهارم تقویت مال به سبب شهادت زور و یمین غموس و تدارک این نوع هم غالباً ممکن نشود اما اکل²⁹⁷ ربا²⁹⁸ دون این نوع²⁹⁹ است زیرا چه آن اکل مال غیر است بر سبیل تراضی مثبت³⁰⁰ بشایبه ترک شرطی شرعی و امکان اختلاف شرایع در مثل این مسئله هست به سبب³⁰¹ اقتضاء مصلحت هر قوم در هر زمان که چون³⁰² مثبت اعداد کبایر غضب را که اکل مال غیر است به غیر رضای مالک از کبایر نمی شمرد اکل ربا بر رضای مالک اولی³⁰³ که در محل نظر بود و واقع در مظنه شک و اما شارب خمر به دلایل عقلی و شرعی از کبایر است |35b| چون معلوم شد که محافظت نفس واجب است محافظت عقل هم واجب بود که سبب تحصیل کمال نفس³⁰⁴ است و نفس بی عقل در ظلمت در که نقصان است و از تشریف درجه |18a| اوج کمال محروم است پس از الت عقل از کبایر بود و اما قذف که محصن که³⁰⁵ آن نسبت است به زنا |27b| غالباً از کبایر است زیرا که³⁰⁶ در بعضی نفوس سخت تر از ذهاب روح است و بیشتر صحابه هر چه موجب حدّ است از کبایر شمرده اند و اما سحر اگر در لفظ آن³⁰⁷ بود از کبایر است و اگر نه عظم آن به حسب عظم نتایج³⁰⁸ است که از قتل و مرض و غیره و اما فرار از زحف³⁰⁹ و عقوق والدین اگر چه از روی قیاس³¹⁰ عقلی در محل نظر است اما چون |36a|

286 B- است

287 B: متوسط

288 B, C: معیشت

289 C: طالب

290 B, C: قوت

291 C: استیلا

292 B, C: یا

293 B: شود

294 B, C: سهل تر

295 B, C: تأخیر

296 B: قدرت منع بر اکل

297 B+: مال

298 B+: هم

299 C: انواع

300 B: مشوب

301 C: به حسب

302 B- چون

303 B, C: و اکل ربا که بر رضای مالک است اولیتر

304 B- نفس

305 C- که

306 B, C+: تأثیر آن

307 B+: کفر

308 B+: آن

309 B: رجف

310 C- قیاس

صاحب شرع آنرا کسر³¹¹ خوانده است از کبایر است وسعت فضای احکام شرع محلّ جولان عقل نیست و قوت همت بشری بر احاطة وقوف و استشراق بر جمیع اسرار و حقایق دین وفا نمی تواند³¹² و خلاصه سخن آن است که کبیره عبارت از فعلی است که به مقتضاء حکم شرع صلوات خمسه تکفیر³¹³ آن نکند³¹⁴ و تحقیق این امر موقوف است به ظهور احکام آخرت پس حکم آن به ابهام نزدیکتر است و از استسراف³¹⁵ عامّه به جفا لایق تر تا کور دلان بادیّه غفلت³¹⁶ در هر حال از موجبات خشم حضرت قهّاری بر حذر باشند و بر هر صغیره از معاصی به سبب اعتماد بر نمازهای غافلانه دلیری **[36b]** نکنند درخبر است که³¹⁷ جل و علی وحی فرمود به عزیز علیه السلام که "یا عزیز: اذا اذنبت ذنبا صغیرا لا تنظر الی صغر ذنبک وانظر الی عظم من اذنبته"³¹⁸

ای عزیز در بحث سابق گذشت که اجتناب کردن³¹⁹ از کبایر سبب تکفیر صغایر است که "ان تجتنبوا کبایر ما تنهون **[18b]** عنه **[28a]** نکفر عنکم سیئاتکم" بدانکه³²⁰ معنی اجتناب³²¹ وقتی باشد که اختیار قرین قدرت و ارادت باشد چنانچه شخصی را با زنی اجنبی³²² افتد و فرصت موافقت³²³ یابد بی مانعی پس به حکم مجاهده عنان³²⁴ باز کشد و بر³²⁵ لمس گذشته **[37a]** اقتصار کند اثر نور آن مجاهده³²⁶ ظلمت معصیت را که از اثر نظر و لمس بر آینه دل نشسته است محو گرداند معنی³²⁷ این بود اما اگر این تارک عینین باشد و ترک او از سرعز بود یا به سبب مانعی یا خوفی ترک کند این نوع اجتناب تکفیر را نشاید و چنانکه صغیره به اصرار کبیره می گردد مباح هم به مواظبت صغیره می شود³²⁸ چون مداومت بر ترثم و غنا و مزاح و لعب و غیره. در خبر است که³²⁹ "ان الرجل یتکلم بکلمة لا یرید بها وجه الله یروی بها فی النار سبعین خریفا" شعر:

ای در اول آشنائی یافته	آخر از غفلت جدایی یافته
هر نفس ز انفاس عمرت گوهر یست	سوی حق هر ذره تو رهبر یست [37b]
از قدم تا فرق نعمتهای اوست	عرضه ده بر خوش نعمتهای دوست
تا بدانی کز چه دور افتاده	در جدایی پس صبور افتاده
حق ترا پرورده با صد عز و ناز	تو ز نادانی بغیری مانده باز

311 کبیره: B, C

312 نمی تواند کرد: C; نمی توان کرد خلاصه: B

313 تکفیر: B, C

314 کند: B

315 استشراق: B, C

316 که: B+

317 حق: B, C+

318 C-; ای عزیز چون صغیره از تو در وجود آید بخردی آن منکر به بزرگی و عظمت ما نظر کن که مخالفت حضرت که می کنی. B+

319 کردن: C-

320 این: B, C+

321 اجتناب: B, C-

322 خلوت اتفاق: C+; خلوت: B+

323 موافقت: B

324 نفس: B+

325 نظر: B+

326 عنان باز کشد و بر لمس گذشته اقتصار کند اثر نور آن مجاهده: C-

327 تکفیر: B+

328 می گردد: C

329 در خبر است: C-; قال النبی علیه السلام: B

ای عزیز چون شمه از اسرار³³⁰ درجات و مراتب صغایر و کبایر معلوم کردی بدانکه مراتب انواع³³¹ و عذاب |28b| و درجات و درکات اخروی در مقابله مراتب حسنات و سیئات دنیوی است و افعال و اعمال عالم ملک و شهادت مورث و مثمر احوال و احوال عالم غیب و ملکوت است و امور دنیا و آخرت در هم پیوسته است³³² و دنیا عبارت است از حالی که پیش از مرگ است و آخرت عبارت است³³³ از حالی که بعد از مرگ خواهد بود و حال دنیوی چون به نسبت با حال اخروی خوابی³³⁴ بیش نیست که |38a| "الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا" |19a| و چنانچه هر قول و فعلی که در خواب³³⁵ بر نایم می رود آنرا³³⁶ در بیداری تغییری³³⁷ هست همچنان هر چه درین عالم بر بنده می رود از قول و فکر و وهم و فعل آنرا در آخرت³³⁸ تعبیری خواهد بود که "کل نفس بما کسبت رهینه" و شرح احوال عالم ملکوت که آخرت است در موطن دنیوی نتوان کرد³³⁹ الا بضرب مثال که آنرا تعبیر خوانند و حقیقت تعبیر و مثال ادای معنی است در کسوت صورت که چون به صورت آن نظر کنی کذب نماید و چون در باطن آن نظر بصیرت بر کماری حقیقت صدق روی نماید |29a| و انبیا علیهم السلام مأمورند که حقایق اسرار ملکوتی را در لباس امثال پیچند و در بازار دنیا بر عمیان³⁴⁰ |38b| عامه عرضه کنند تا هر کسی به حسب بضاعت ادراک از آنجا چیزی فهم کنند و آنکه رسول علیه السلام فرمود که "قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن" از جمله این امثال است که حقیقت آن علماء بالله به نور کشف مشاهده کنند اما نصیب عامه خلق از حقایق امثال جز تصویری و خیالی نباشد بلکه مردودان ملاحظه و مخذولان زنادقه را از اسرار این³⁴¹ امثال غیر ریب و تکذیب که سبب بعد و حرمان ایشان گردد روی ننماید چون این مقدمات معلوم گشت

بدانکه توزیع مراتب درجات و درکات اخروی و³⁴² حسنات و سیئات دنیوی ممکن نگردد³⁴³ الا بضرب امثال و چنانچه درجات |39a| سعادت و شقاوت اهل دنیا منحصر نیست تفاوت درجات اصناف سعدا و اشقیاء³⁴⁴ در دار³⁴⁵ آخرت هم نهایت نیست "وللاخرة اکبر درجات |19b| و اکثر تفضیلا" اما مجموع آن به چهار قسم منقسم³⁴⁶ باز می گردد اهل هلاک و عذاب و نجات و فوز³⁴⁷ و این امثال آن است که پادشاهی |29b| عادل بر اقلیمی مستولی گردد و قومی را که در مخالفت و معاندت او سعی کرده باشد هلاک کند و قومی را که مخالفت نکرده باشند ولی در اوامر سلطنت³⁴⁸ تقصیر کرده

330 اسرار - C

331 نعیم B, C+

332 بهم پیوسته است: C

333 است - B

334 خرابی: B

335 در خواب - C

336 آنرا - B

337 تعبیر: C

338 نیز C+

339 کرد - A

340 عمیا: A

341 اسرار این - C

342 بر: C

343 نیست: B

344 اشقیاء: B

345 داد: C

346 منقسم - B, C

347 و اهل عذاب و اهل نجات و اهل فوز: B, C

348 و سلطنت او: C

عذاب کند و جمعی را³⁴⁹ نه خدمتی کرده و نه تقصیری روا داشته به حال خود گذارد³⁵⁰ و طایفه که به آداب خدمت و وفاء نصرت موسوم باشند خلعت دهد و تفاوت |39b| درجات خلعت و تشریف اهل قرب³⁵¹ بحسب درجات³⁵² باشد و همچنین تفاوت احوال اهل هلاک و عذاب در شدت و خفت و طول و قصر مدت و اتحاد و اختلاف انواع هلاک و عذاب بحسب درجات مخالفت و تقصیر باشد تفاوت درجات احوال خلائق در دار آخرت همچنین میدان بعضی اهل فوز و درجات باشند بر منبرهای نور چون انبیا و خواص اولیا و علماء دین که نور آفتاب در مقابله ابراز³⁵³ جمال این طایفه تیره نماید و قومی را از ابراز و عبّاد از³⁵⁴ عامه خلق که در نشأت دنیوی از انوار خلعت عرفان و ظلمت ملایس عصیان عاری بوده باشند حله سلامت بدار السلام کند³⁵⁵ که "ان اکثر اهل الجنة |40a| البله" و گروهی از محانین³⁵⁶ و اطفال بر کوشه برزخ نجات اعراف منزل سازند و راکبان مراکب معصیت و تا بهان تیه غفلت و جهالت منقسم کردند بعضی را یک ساعت عذاب کنند و قومی را یک سال و گروهی را هزار سال³⁵⁷ |20a| و این آخرین قوم باشند که از عذاب خلاص یابند و گروهی را انواع عذاب در هر آنی متجدد گردد بحسب تنوع مواد شهوات و ارتکاب مخالفت و اهل فجور و انکار را از ملاحظه نفخات الطاف رحمانی و مشاهده تجلیات جمال ربانی نومید گردانند و به عذاب ابدی و حسران سرمدی گرفتار کنند و از سعادت لقا و دولت رویت |30a| که غایت آمل |40b| اهل جنان و نهایت مقاصد اهل عرفان است محروم مانند و به آتش فراق و تلّهَب نیران حجاب که سختترین انواع عذاب است گرفتار شوند و اهل بصیرت را بنور کشف معلوم است که احتراق دل به آتش فراق و حجاب سخت تر از احتراق جسم به آتش دوزخ است و نظیر این در دنیا بسیار مشاهده می افتد که قومی که³⁵⁸ تلّهَب نیران فراق و حجاب بر دل ایشان غالب گشته است خود را در آب و آتش انداخته هلاک کرده اند اگر آتش هجر و فراق سخت تر از آتش ظاهر نبودی³⁵⁹ هلاک خود درین آتش بدان حال اختیار نکردندی³⁶⁰ و ابوالحسن نوری³⁶¹ قدست اسراره در حالت غلبات وجد در نیستانی افتاد که آنرا بریده بودند و پنجهای آن تیر³⁶² مانده³⁶³ |41a| و پای برهنه بر سر آن رقص می کرد تارک و گوشت و پوست پای او همه بریده شد و دران وفات یافت و او را از آن خبر نبود و هر که از حقیقت دل |30b| مفلس باشد و در ظلمت صفات نفسانی و حسیض در که بهیمی گرفتار بود و بر صولت لذات و آلام روحانی شعور نیافته باشد از اسرار این معانی چیزی فهم نکرد³⁶⁴ بلکه از سماع این حقایق |20b| جز شک و انکار در خود نبیند چنانکه فاقد نور باصره از لذت مشاهده حسن و جمال محروم است فاقد حقیقت دل هم از فهم این حقایق محروم است و اگر هر آدمی را دل بودی حق جل و علا آنرا تخصیص نفرمودی که "ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب" و مراد ارباب کشف و شهود از دل |41b| آن حقیقت است که حقیقت³⁶⁵ معرفت حق عزه شانه موقوف است به معرفت آن حقیقت و هر کرا

³⁴⁹ B, C+ که

³⁵⁰ B, C: بگذارند

³⁵¹ B: قربت

³⁵² B, C+ خدمت

³⁵³ B, C: انوار

³⁵⁴ B- از

³⁵⁵ B: در برایشان کشند; C: کشند

³⁵⁶ B, C: مجانین

³⁵⁷ B, C+ و قومی را هفت هزار سال

³⁵⁸ C- که

³⁵⁹ B- نبودی

³⁶⁰ B: نکردی

³⁶¹ C: شیخ شبلی

³⁶² C: تیز

³⁶³ B+ بود

³⁶⁴ B, C+ نتواند کرد

³⁶⁵ B, C- حقیقت

از ان³⁶⁶ حقیقت³⁶⁷ روی نمود نسیم روایح مبادی اسرار "ان الله خلق آدم علی صورته" بمشام جان او رسید و صاحب این مشهد را پیوسته بر فسرندگان وادی رسم و عادت و دون همتان عالم صورت که به ظاهر لفظ قناعت کرده اند و از لذت³⁶⁸ شهود آثار حقایق آن محروم مانده نظر رحمت باشد. نظم:

هرکرا بنمود 31a آن محض عطاست	وآنکه را ننمود از ³⁶⁹ حکم قضاست
اهل دل را فهم و ذوق ³⁷⁰ دیگر است	کار این ذوق ³⁷¹ از دو عالم برتر است
گر تو دریایی نه نظاره کن	گرد خشکی کرد گشتی پاره کن
چون ³⁷² نمی آبی بسر ³⁷³ از خویش تو	کی توانی شد خدا اندیش تو 42a
معرفت چه لایق هر ناکس است	کلکم فی ذاته حمقی ³⁷⁴ بس است

ای عزیز چون شمه از احوال اهل³⁷⁵ حرمان شنیدی بدانکه طایفه دیگر که به اصل ایمان متجلی گشته اند³⁷⁶ ولی در وفا به مقتضای آن تقصیر کرده بقدر تقصیر مستحق عذاب کردند چه هر چیز را سری است و سر ایمان توحید است |21a| و حقیقت توحید آن است که موحد غیر³⁷⁷ نپرستد بلکه غیر حق نبیند و نداند و هر که متابعت هوا کرد و هوا³⁷⁸ معبود خود ساخت از حقیقت توحید که روح ایمان است محروم ماند و این چنین کس موحد ربّانی و مشرک قلبی بود "...قل الله ثم ذرهم..." مفسر لاله الا الله است |42b| معنی حقیقت³⁷⁹ از کسی درست آید که جمیع مالوفات و محبوبات واپس گذارد و هر چه دون حق است عدم انکار و خطوط³⁸⁰ دو جهانی در زیر قدم³⁸¹ آرد و جز آثار تجلیات احدیت مطلق در نظر نیارد و کمال توحید در استقامت |31b| موحد است بر صراط مستقیم در دنیا³⁸² که روح آن صراط است که به زمین³⁸³ جهنم است³⁸⁴ کشیده است و تفاوت سرعت و بطور هرکس بر آن صراط بر قدر³⁸⁵ استقامت³⁸⁶ وی است برین صراط و چون صفت آن صراط دانستی که باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر است نسبت صراط مستقیم به آن صراط در حدّت و دقت و لطافت همچنان میدان که |43a| نسبت روح با قالب و چون این معنی محقق گشت³⁸⁷ بدانی که استقامت بر صراط مستقیم کما هو حقّه از هیچ بشر ممکن نیست و ازین جهت بود که رسول علیه السلام فرمود که "شبیبتی سورة

366 B: آن

367 C: حقایق

368 C: لذت

369 B, C: آن

370 B, C: ذوق فہمی

371 B, C: فهم

372 B: گر

373 C: پسر

374 C: جمعی

375 C+ خذلان

376 B: گشته باشند

377 C+ حق

378 B: هوا را

379 B, C: یعنی حقیقت این کلمه

380 C: حفظ

381 B, C+ همت

382 B, C+ و صراط مستقیم

383 B, C: بر متن

384 B- است

385 C: بقدر هر کس

386 C: مقاومت

387 B: است; C: بگردد

هود" گفتند یا رسول الله کدام آیه از این سوره³⁸⁸ ترا پیر کردند³⁸⁹ گفت قوله تعالی "فاستقم كما امرت" زیرا که امر حضرت جباری بجیزی که امتثال³⁹⁰ از مامور ممکن نگردد موجب خوف و خشیت³⁹¹ و اثر سطوة مهابة آن |21b| بر دل‌های مقربان عظیم است و چون حقیقت استقامت از نوع بشر متصور نیست که هیچ کس از سایر آن جاده صراط از میلی |32a| خالی نباشند³⁹² و میل هرکس بقدر حال او بود و نقصان توحید |43b| هرکس از درجه کمال بقدر میل وی باشد و هر نقصانی موجب دو نوع آتش است یکی آتش فراق است و بعد از³⁹³ درجه کمال دوم آتش تأسف و حسرت بر فوت اسباب³⁹⁴ کمال و تفاوت شدت و خفت اثر این دو آتش بحسب قوه و ضعف ایمان و قلت و کثرت متابعت هوا بود و چون هیچکس از³⁹⁵ صفات خالی نیست لا جرم حق جل و علا از عواقب آن خبر فرمود که "وان منکم الا واردها کان علی ریک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا" دل‌های صدیقان از خوف این خبر خون شده است و جان‌های مقربان از خطر آن پامال حیرت و هیبت گشته زیرا که ورود همه یقین است و نجات مشکوک³⁹⁶ |44a| حسن بصری رحمة الله علیه این حدیث روایت کرد که "یخرج الرجل من النار بعد الف سنة و هو ینادی یا حنان یا منان" بگریست و گفت |32b| ای کاشکی حسن آنکس بودی و اخبار نبوی دلالت می کند بدانکه قومی از آتش چون برق گذرند³⁹⁷ و قومی چون باد و گروهی چون سواران تیز³⁹⁸ و قومی چون پیادگان تیز و قومی چون پیادگان مانده و قومی افتند و خیزند تا آخر کسی که نجات یابد³⁹⁹ هفت هزار سال باشد و این اختلاف |22a| بحسب اختلاف⁴⁰⁰ اعمال است و ادنای⁴⁰¹ تعذیب مناقشه حساب است و اعلاى آنرا نهایت نیست چنانکه کسی در حزانة پادشاهی خیانت کرده باشد و فرزندان او را کشته |44b| و استباحث حریم او کرده در وقت گرفتاری عقوبت او برابر نبود با عقوبت کسی که خیانت⁴⁰² مالی پیش نکرده باشد همچنین شدت و خفت عذاب⁴⁰³ آخرت در مقابله شدت و خفت قبح سیات است و کثرت عقاب بحسب کثرت معاصی و اختلاف انواع نسبت⁴⁰⁴ اختلاف مخالفات "... و ما ریک |33a| بظلام للعبید"، "الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم..." و با این همه رجحان⁴⁰⁵ عفو الهی وسعت رحمت نامتناهی بیشتر از طرف وعید و مواخذه⁴⁰⁶ که "سبقت رحمتی غضبی" "... و ان تک خسته یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما" و اجر عظیم صاحب ایمان کشفی را باشد که آن مورث |45a| انشراح صدر است

388 از این سوره - C

389 بدانید: B

390 آن B+

391 است B+

392 نباشد: C

393 بعد از آن: C

394 تحصیل B, C+

395 ازین: C

396 روزی B, C+

397 بگذرند: B

398 تیزرو: C

399 بعد B, C+

400 بحسب اختلاف - C

401 ادب: C

402 جنایت: C

403 در B, C+; عذاب - C, B

404 عذاب بسبب: C; بسبب: B

405 جانب B, C+

406 است B+

بنورالله و علامت آن تنوّر⁴⁰⁷ تنفّر خاطر است⁴⁰⁸ مکدّر دار فنا و مألوفات منزل غرور و تزوّد⁴⁰⁹ اسباب⁴¹⁰ سفر عالم و مشاهده اسرار مراتب وجود و ظهور سطوت آفتاب فردانیت از مطلع کبریا و تجلیه⁴¹¹ دار الملک غیرت از لوٹ آثار اغیار تا جز⁴¹² آثار افعال و صفات احدیت⁴¹³ در نظر صاحب این شهود نماید و این طایفه سابقان صفوف ولایت و مبارزان بارگاه قربت اند و تفاوت درجات این طایفه بحسب تفاوت درجات محبت و عرفان بود و چون احاطه نکند⁴¹⁴ جلال عزّت |33b| غیر ممکن است درجات معارف |22b| منحصر نباشد و دریای اسرار عرفان را قعر |45b| و ساحل پدید/بدید نیست ولی غوّاصان این دریا هر یک بقدر همّت و سابقه عنایت از دریای وحدت استخراج جواهر اسرار حقایق کنند اما طایفه که از حقایق ایمان کشفی بی نصب اند و به مرتبه⁴¹⁵ استدلال و تقلید قناعت کرده اند اگر به ادای فرایض و اجتناب کبایر قیام نمایند اعلای این قوم به ادنای اهل قرب ملحق گردند و این درجه اصحاب یمین است و اما گروهی که اهمال بعضی از فرایض روا دارند⁴¹⁶ و ارتکاب بعضی از کبایر کنند اگر عنایت ازلی متدارک حال ایشان گردد و پیش از تقارب اجل توبه نصح کنند به اصحاب یمین ملحق شوند که "التائب من الذنب کمن لا ذنب له" و اگر پیش از توبه لشکر اجل تاختن |46a| گیرد احوال این قوم را خطری⁴¹⁷ عظیم است در اخبار آمده است که بعضی از اصرار هست که سبب سلب⁴¹⁸ ایمان می گردد |34a| نعوذ بالله منه و ایمان مقلد و مستدل قابل میل و الحاد است خاصه چون به امراض اصرار ضعیف گردد با دنی خیال و شبهتی تغیر⁴¹⁹ پذیرد و اگر اصول ایمان بسلامت برند بر قدر اصرار در عذاب نمانند⁴²⁰ و در خیر است⁴²¹ که آخرین کسی که از عذاب خلاص یابد ده بار چند دنیا منزل او بود در بهشت و این منزل⁴²² مخدولان مردود و مصارف⁴²³ افهام مغروران مطرود است و بعضی از مرده دلان مقبره جهالت و کوردلان بیداء غفلت و ضلالت اعتراض کرده اند که چون بهشت در آسمان است و آسمان |46b| از دنیا است پس چون ده چند |23a| دنیا به کمتر کس دهند و آن بیچاره مغرور⁴²⁴ این قدر ندانسته است که این تقدیر⁴²⁵ نه بر⁴²⁶ مساحت جسمانی است تا فرسخی در مقابله فرسخی نهند بلکه نظر به طریق ضرب امثال است و این همچنان است که یکی باغی از شخصی⁴²⁷ بستاند که بهای آن باغ صد دینار بود و جوهری بدو دهد که قیمت آن |34b| هزار دینار بود⁴²⁸ پس گوید باغی⁴²⁹ باشد از وی خریدم و ده چندان بوی دادم راست گفته باشد

407 B, C: نور

408 B, C+ از لذات

409 B: ترّد

410 C- اسباب

411 C: تجلیه

412 C: ناچیز

413 B, C+ مطلق

414 C: احاطه بکند; B: احاطه نکته

415 B: مجرد

416 B: ندارند

417 B: خزی

418 B: زوال

419 C: تغیر

420 B, C: بمانند

421 C- و در خبر ایت

422 C+ که; B+ اقدام

423 C: مصارع

424 C- مغرور

425 C: تعذیر

426 C+ سبیل

427 B- از شخصی

428 B, C: باشد

429 B, C: از و گرفتم و ده چندان باغ بدو دادم

مردمی باید تمام این راه را	جان فشانی باید این درگاه را
دست باید شست از جان مردوار	تا توان گفتن که هست مردگار
چون ز نامردی نه ام من مرد او	جامه نیلی کرده ام از درد او

ای عزیز روایح نسیم سعادت نجات نصیب اهل توحید است اما غیر موحد از تشریف این دولت محروم است و حقیقت توحید نه آنست که به زبان "لا اله الا الله" گوید فقط چه محقق است که **زبان** ازین عالم است و نفع آن |36a| ازین عالم تجاوز نکند و فایده آن درین عالم بیش از آن نباشد که ضرب شمشیر بدین قول از قایل دفع کند و دست غانمان از مال او کوتاه گرداند و بقای این فایده مدتی حیوة |49a| بیش نیست و چون حیات منقضی شود این فایده هم منتفی گردد و در حیوة اخروی جز صدق اعتقاد و حقیقت توحید فریادرس نباشد و نشان کمال توحید آن است که موحد جز حق نجوید و غیر حق نخواهد و جز آثار حضرة صمدیت در عرصه وجود نه بیند و نداند و بواسطه و اسباب التفات نکند و بظهور حوادث متغیر نشود و اهل الله درین معنی متفاوت اند بعضی باشند که جوش امواج دریای توحید ایشان مثل کوهها بود و بعضی را از حقیقت توحید بقدر یک مثقال و بعضی را ذره بیش نباشد و بیشتر گرفتاری اهل توحید بواسطه مظالم و حقوق عباد باد چه اهمال مظالم تکفیر |49b| آن بانواع طاعات ممکن است و بعفو نزدیک⁴⁴⁸ است و در آثار آمده است |24b| که بنده را بحضرت عزت بدارند و کوههای طاعات و حسنات⁴⁴⁹ برآید و بدارند |36b| پس اصحاب مظالم⁴⁵⁰ یکی را دشنام داده باشند و مال یکی را گرفته باشد و در حق یکی گمان بد برده باشد⁴⁵¹ و غیبت یکی کرده باشد⁴⁵² و همه مطالبه حقوق کنند تا از آن هیچ نماند و خصمان بسیار بمانند ملایکه گویند الهی از حسنات هیچ این شخص⁴⁵³ نماند و خصمان بسیار اند خطاب آید⁴⁵⁴ که⁴⁵⁵ سیئات ایشان⁴⁵⁶ بر گردن وی نهید و ویرا به آن سیئات در هم پیچید و به آتش اندازید اینجا بدانکه⁴⁵⁷ ظالم به سیئات مظلوم هلاک می گردد و مظلوم به حسنات ظالم نجات می یابد و نجات و گرفتاری خلاق در عرصه قیامت اسباب |50a| حق است که جز مالک روز جزا بر اسرار آن⁴⁵⁸ اطلاع ندارد بسا معاصی که در نظر خلق عظیم بود و در علم حق بتدارک عفو⁴⁵⁹ نزدیک⁴⁶⁰ باشد و بسیار صغیره که بنده بدان التفات نکند و آن سبب هلاک او گردد که "و تحسبونه هنياً و هو عند الله عظیم" و هیچ کس را بر سر مشیت ازلی و قوف⁴⁶¹ و کبیره که بر سبیل اتفاق از شخص صادر شود و اثر آن |37a| منقطع⁴⁶² شود و مرتکب را عزم معاودت بمثل آن⁴⁶³ به عفو امیدوارتر است از صغیره که بنده بر آن مواظب باشد

⁴⁴⁸ نزدیکتر B:

⁴⁴⁹ او برابر بدارند B:

⁴⁵⁰ برخیزند که C+, B:

⁴⁵¹ باشند B:

⁴⁵² باشند B:

⁴⁵³ C+; نماند و خصمان بسیار بمانند ملایکه گویند الهی از حسنات هیچ این شخص -B:

⁴⁵⁴ برسد B, C:

⁴⁵⁵ از C+, B:

⁴⁵⁶ خصمان C:

⁴⁵⁷ بدانی که B, C:

⁴⁵⁸ اسباب B, C+:

⁴⁵⁹ تبارک به عفو B:

⁴⁶⁰ نزدیکتر C:

⁴⁶¹ نیست B, C+:

⁴⁶² منقطع -B:

⁴⁶³ نبود B, C+:

چنانکه قطرات آب علی الدوام از جایی بر سنگی می چکد⁴⁶⁴ و اثر آن بمرور ایام در سنگ ظاهر می شود و آن مقدار آب اگر به یکبار بر آن سنگ ریختی در وی اثر|50b| نکرده و ازین جهت رسول علیه السلام فرمود که "خیر الاعمال ادمها و ان قل" چنانکه مداومت بر عمل اندک اگرچه اندک است اثر آن در تنویر دل ظاهر می گردد مواظبت بر صیه⁴⁶⁵ صغیره نیز مؤثر است |25a| در تسویر دل و در خیر است که "المؤمن یری ذنبه کالجبل یخاف ان یقع علیه و المنافق یری ذنبه کذباب مرّ علی انفه فاطاره" یعنی مؤمن گناه صغیره همچو کوه ببند که بر سر وی خواهد افتاد و منافق گناه خود همچو مگسی می بیند که بر بینی وی گذرد و بدان التفات ننماید و سبب بزرگ داشتن مؤمن گناه را علم و مغفرت⁴⁶⁶ است به جلال و عظمت⁴⁶⁷ که آن اصل ایمان است و هر که مغفرت او به جناب کبریا کاملتر خوف او از آفات |37b| مخالفت و سوء ادب در آن |51a| مضرت⁴⁶⁸ بیشتر که "... انما یخشی الله من عباده العلماء..." و ازینجاست که⁴⁶⁹ ذلت از عالم برابر هفت ذلت است از جاهل زیرا که بزرگی مخالفت بقدر معرفت مخالفت است و جمعی از مغروران باشند که به ارتکاب معاصی اظهار سرور کنند و باشد که در مجالس⁴⁷⁰ مباحث نمایند⁴⁷¹ که دیدی که چگونه فلان کس را بی غرض⁴⁷² ساختیم و چون فلان کس را فضیحت کردیم و فلان را⁴⁷³ کول گرفتیم و این بیچاره مغرور نمی داند که آن همه تسویلات نفس و عشوه شیطان است و همه سبب هلاک وی است و وظیفه وی درین حال اندوه و تأسف است بر مصیبت این ضرب مهلک که از دشمنی شیطان بدین او رسیده باشد |51b| و آن سبب گرفتاری آخرت او گشته و آشکار کردن گناه زیادتی جنایت است بر جنایت و از نعمتهای الهی⁴⁷⁴ یک ستر است بر قبیاح انفعال⁴⁷⁵ و اظهار کردن فعل قبیح و شک ستر کفران⁴⁷⁶ |38a| و در خبر است که جمیع گناهان خلیق را امید عفو هست مگر آن کسانی را که گناه گذشته آشکارا کنند خاصه کسی که |25b| مقتدای قومی باشد و داند که در آن فعل بوی اقتدا خواهند کرد چنانکه بعضی از فقهای عصر بانواع چهل⁴⁷⁷ تقرّب سلاطین جویند و بطلب⁴⁷⁸ صلوات سخت و ادراعات⁴⁷⁹ حرام خطاهای ایشان را تأویل کنند و بترک اینکار⁴⁸⁰ معاون⁴⁸¹ ظلم ایشان کردند⁴⁸² و بتحصیل علوم کتاب و سنّت که اصل دین است التفات ننمایند و همه عمر⁴⁸³ در استحصار⁴⁸⁴ علوم |52a| مجادلات و مخاصمات صرف کنند و جمعی از مترسّمان روزگاران افعال را تمسک سازند و در صورت علم و علمای معنوی و

464 B: متجدّد

465 B: مداومت بر صغیره سیّه; C: و مداومت بر

466 B, C+: وی

467 C+: حق

468 B, C: حضرت

469 C+: یک

470 B: دران مجلس; C: بران

471 C: کنند

472 B, C: بی عرض

473 B+: چگونه

474 B: الهی

475 B: افعال

476 B+: نعمت است و C: شک ستر کفران - نعمت است +

477 C: حیل

478 B, C: به طمع

479 C: و ارادات

480 B, C: انکار

481 C: معادن

482 B: کردن

483 B: عمر را

484 C: استحضار

مفصل خلق⁴⁸⁵ کردند و باشد که آثار این شریعت⁴⁸⁶ از وی اعصار و دهور بماند در میان و ایام آن همه بدیوان عالی⁴⁸⁷ وی ملحق شود که "من سنّ سنة سیّنة فله وزرها و زرها من عمل بها" و گفته اند مثال زلت عالم مثال غرق گشتن کشتی است در آب که چون کشتی غرق گردد |38b| خلق را با خود غرق گرداند و در آثار است که شخصی در بنی اسرائیل بود⁴⁸⁸ موسوم بسمت علم و در بدایت امر ارتکاب مخالفت کردی و مرکب خطوط⁴⁸⁹ در میدان شہوات راندی تا خلقی بمشاهده افعال او بر متابعت هوا و ارتکاب معاصی دلیر گشتند |52a| پس توبه کرد و مدتی باصلاح مامضی⁴⁹⁰ اهتمام می نمود حق جلّ و علا وحی فرمود به پیغامبر آن عصر که آن شخص را بگو اگر گناه میان من و تو بودی آتش ندّم را بر خرمن معاصی تو مسلط می کردم تا پاک بسوختی و اناس⁴⁹¹ او زار از دیوان اعمال تو به آب دریای مغفرت شسته شدی ولی خلقی از بندگان من⁴⁹² بر اثر تو گمراه گشتند و مستحق آتش شدند تدارک |26a| آن چه خواهی کرد.⁴⁹³ نظم:

آنچنان افتاده ام که آگه نیم ز افتادگی	گر نمی دانم تو می دانی که چون افتاده ام
بارها افتاده ام از پای در راهت و لی	دستم اکنون گیر که اکنون سرنکون افتاده ام
راحما این هیچکس را یک نفس بیدار کن 53a	توبه بخشم که بست ⁴⁹⁴ نفس دون افتاده ام
هم تو دستم گیر زین افتادگی از دستگیر	39a کز درون نومید گشتم وز بیرون افتاده ام ⁴⁹⁵

و گروهی دیگر از رونگان⁴⁹⁶ منہی از مهالک اصرار به امهال و حلم و ستر الهی مغرور گردند و آنرا از عنایت حق شمرند و ندانند که آن جهل است بمکامن غرور و امن از مکرالله از جمله کبایر است و امهال حق بنده را با وجود اصرار علامت⁴⁹⁷ و سخط حضرت جباریست که "... انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین..." و دوام نعمت و عافیت و ستر و امهال⁴⁹⁸ به اصرار⁴⁹⁹ معاصی عین استدراج است که "فلما نسوا ما ذکرنا به فتحنا علیهم ابواب کل شیئ حتی اذا |53b| فرحوا بما اوتوا اخذنا هم بعتة فاذا هم مبلسون"

باب سیوم در شرایط توبه و دوام آن تا آخر عمر و کیفیت تکفیر ذنوب

"قال الله تعالى : ان تجتنبوا کبایر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئا تکم وندخلکم مدخلا کریماً".

485 B: مصل; C: مضل

486 B: شر بعد; C: این شر بعد

487 B, C: اعمال

488 C- بود

489 B, C: خطوط

490 B: ماضی

491 B, C: ادناس

492 B, C+ که

493 C: آن به چه نوع خواهد بود

494 C: بدست

495 C: کز برون نومید گشتم و از درون افتاده ام

496 B+ که

497 B+ مقت

498 B: امهال

499 B+ بر

ای عزیز چون از بحث سابق معلوم کردی که توبه عبارت از ندامت است و آن نتیجه علم است⁵⁰⁰ مخالفت محبوب سبب حرمان محب است از سعادت و وصول |39b| به لقاء محبوب⁵⁰¹ و هر یک از علم و ندم و عزم به دوام و تمام محتاج است و تمام آنرا علامت⁵⁰² است و دوام آنرا شرایط و اما ندامت⁵⁰³ تألم و توجع⁵⁰⁴ |26b| دل است در حال⁵⁰⁵ شعور بفت⁵⁰⁶ محبوب و علامت صحت کثرت بکا و طول اندوه |54a| و تأسف است چنانچه شخصی از مخبر صادق خبر یابد به نزول بلاى بفرزند عزیز خود و داند که آن به هلاک می کشد هیچ شک نیست که این حال مصیبت وی گردد و حزن و بکا بر وی غلبه کند تا اگر خواهد که آب دیده خود باز دارد نتواند اینجا بدیده انصاف نظر کن تا هیچ عزیز عزیزتر از نفس تو هست و هیچ دلیل بر نزول بلا روشن تر از مخالفت حق هست که عاقبت⁵⁰⁷ آن آتش است و هیچ هلاک سخت تر از هلاکت و گرفتاری⁵⁰⁸ دوزخ هست⁵⁰⁹ و هیچ مخبری راست گوی تر از خدا و رسول هست⁵¹⁰ پس رقع⁵¹¹ دل و آب دیده دو گواه عدل اند بر صحت توبه علامت دوم استخلاص دل است |40a| از شایبه حلاوت معاصی و استدلال |54b| میل خاطر بکراهیت و رغبت به تقرب⁵¹² در اسرائلیات⁵¹³ است که یکی از انبیاء بنی اسرائیل دعا می کرد به جهت قبول توبه شخصی که سالها مواظبت عبادات کرده بود بعد از توبه حق جل و علا وحی کرد که اگر همه اهل آسمانها و اهل زمین در حق وی شفاعت کنند⁵¹⁴ ما توبه او قبول نکنیم تا یک ذره حلاوت آن معاصی در وی⁵¹⁵ باقی بود.

ای عزیز اگر مشتبهات و مآلوفات عادتى بالطبع لذیذ است⁵¹⁶ استبعاد تصور مرادات⁵¹⁷ آن می کند اما اگر شخصی تناول عسل کند که در وی هر تعبیه باشد و در حال ذوق لذت عسل ادراک حاصیت زهر نمی تواند کرد پس چون آلام و آثار زهر بر جسد وی مستولی گردد و مویهای سر وی ریختن گیرد |55a| افلاج اعضاى ویرا بیکار گرداند بعد از آن |27a| چون آن عسل پیش وی نهند بی شگ خاطر وی از آن عسل متنفر گردد بآنکه بحلاوت⁵¹⁸ |41a| آن متیقن است همچنین تایب صادق چون به یقین معلوم کند که ذوق حلاوت معصیت در حال چون ذوق حلاوت عسل است و مضرت آن در مال چون مضرت زهر که⁵¹⁹ بروزگار⁵²⁰ دراز از آن خلاص نیاید⁵²¹ هر آینه نفرت از لذت گناه در وی پدید آید و علامت صدق صحت توبه حصول این یقین است که آنرا ایمان خوانند و چون مثل⁵²² این یقین هرکس را دست ندهد لاجرم

500 B, C+ بدانچه

501 B, C+ و منتج عزم است بر ترک معاصی که آن مانع است از وصول به محبوب

502 B: علامات

503 C- واما ندامت

504 B: ترجع

505 B: در جانی

506 B: به قوت

507 C- عاقبت

508 B, C+ آتش

509 B: نیست

510 B: نیست

511 B, C: رقت

512 C: به نفرت که

513 B: **اسرار بلیات**

514 B- کنند

515 B, C: معصیت در دل وی

516 B, C+ و نفس

517 B, C: مرارت

518 B: و با آنگه از حلاوت

519 B- که

520 C: بروز

521 B: نیاید

522 B: میل

وجود تابیان صادق کم یافت و عزیز است و بیشتر خلق به متابعت هوا و خوار داشتن صغایر از حضرت صمدیت اعراض کرده اند و خبر |55b| ندارند. شعر:

ای بدنیا بی سروپا آمده	باد در کف خاک پیما آمده
نی بهشیاری ترا از خود خبر	نی بمردن بر وجودت هیچ اثر
خویش را کم کرده ای راز جوی	پیش از انکت باز جویند باز جوی
عشوۀ ابلیس از تلبیس تست	در تو یکیک آرزو ابلیس بست ⁵²³
تا کنی یک آرزوی خود تمام 41a	در ⁵²⁴ تو صد ابلیس زاید و السلام

ای عزیز بدانکه عزم از ندامت منبعث می‌گردد⁵²⁵ چنانکه ذکر کرده شد و حقیقت آن ارادت تدارک ما فات است و این عزم را سه حکم است حکم تعلق به حال و حکم تعلق به ماضی و حکم تعلق به استقبال اما حکم تعلق⁵²⁶ به حال موجب ترک مخطوط است⁵²⁷ که وی مباشر است و موجب ادای هر قرض⁵²⁸ که بر وی متعلق⁵²⁹ گشته است |56a| و اما تعلق آن به ماضی موجب تدارک تقصیرهای گذشته است |27b| اما تعلق آن به استقبال موجب دوام طاعت و ترک معصیت است تا آخر عمر و شرط صحت آن است⁵³⁰ آنچه متعلق است به ماضی⁵³¹ که تأمل کند⁵³² از سن⁵³³ بلوغ تا به حال توبه که چند مقدار از عمر گذشته است⁵³⁴ و در هر سال و هر ماه و هر روز چه نوع قدر⁵³⁵ طاعت از وی فوت شده است و چه نوع معصیت ارتکاب کرده است و چه مقدار مظالم مالی و عرضی بر⁵³⁶ ذمت وی جمع گشته است به قضا و تدارک وردان⁵³⁷ مشغول گردد مثلا اگر عدد نمازهای فایت را نداند مدت عمر از بلوغ تا حال توبه حساب کند و آن مقدار که در آن ادای⁵³⁸ متیقن گردد و یا در غلبه ظن افتد ترک کند باقی قضا کند و از سفر⁵³⁹ ترک صوم |56b| رخصان کرده باشد |41b| و قضا نکرده یا بعدا یا بغیر عمد جمله را قضا⁵⁴⁰ کند و قضای ذکوة و حج هم بدین قیاس⁵⁴¹ اما تدارک معاصی باید که از او آن⁵⁴² بلوغ تفتیش⁵⁴³ جرایم اجزاء سبعة بکند که آن چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است و آنکه شنیده

523 B, C: تست

524 B: از

525 B, C: می‌گردد

526 B, C+: عزم

527 B: هر محذور است; C: هر مخطوط است

528 B, C: فرضی

529 C: متیقن

530 B, C-: آن است

531 B, C+: آن است

532 B: کنند

533 B: پس

534 C: گذاشته است

535 B, C-: قدر

536 C: در

537 B: و رد آن; C: آن

538 B+: در ادای آن; C: آن

539 C: و اگر در سفر

540 B, C: حساب

541 B+: کند

542 B: اول

543 B-: تفتیش

که دوزخ را هفت دراست که "لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم" کلید هر دری از جریمه⁵⁴⁴ عضوی ازین اعضا است⁵⁴⁵ پس سالک باید که دیوان⁵⁴⁶ معاصی خود مفصل⁵⁴⁷ گرداند به محاسبه ایام و ساعات ماضیه و چون بر خفا⁵⁴⁸ و سرایر جمیع صغایر و کبایر اطلاع یافت پس⁵⁴⁹ نظر کند آنچه میان وی و حق است و متعلق به مظلمه خلق نیست چون بی طهارت دست⁵⁵⁰ مصحف کردن و جنب |57a| درمسجد آمدن⁵⁵¹ و شرب خمر و ملامتی⁵⁵² و اعتقاد بدعت و غیره بتدارک آن مشغول شود |28a| و آن دو نوع است اول توبه بندامت و تأسف دوم آنکه اثر هر سیئه را بحسنه که مناسب آن باشد محو کند که "...ان الحسنات یذهبن السيئات..." مثلاً سماع ملامتی را بسماع قرآن و مجالس ذکر و قعود جنب در مسجد را به اعتکاف و عبادت و مسّ مصحف بی طهارت به اکرام⁵⁵³ بکثرت تقییل و قراءت و شرب خمر را بتصدّق |42a| مشروبات حلال و نظر غیر محرم را بعفت و کثرت نظر در مصحف و حکمت این مناسبات در جمیع اقسام معاصی رعایت کند و چون به دلیل تجارب⁵⁵⁴ معلوم شده است که معالجه امراض جسمانی ممکن نمی گردد مگر به معالجه اضرار |57b| آن همچنین ازاله موادّ امراض معاصی که برآینه دل عارض گشته است ممکن نیست مگر بشربت حسنه که ضد آن جنس باشد از معاصی و این نوع تدارک شیوه⁵⁵⁵ اکیاس است و اگرچه مواظبت بر یک نوع طاعت هم سبب تنویر دل و تکفیر معاصی می گردد اما سرعت تغیر احوال دل به حصول جلا و صفا به طریق اول نزدیکتر است و حدیث نبوی که "ما من مؤمن یصیبههم ولا غم ولا اذى حتى الشوكة الا غفرالله خطایاه" شاهد این معنی است و سرّ این معنی آن است که بدانی که محبت دنیا سر همه گناه است⁵⁵⁶ و چون محبت چیزی گناه بود حرمان |58a| از آن هر آینه کفارت آن گردد و اگر محبت دنیا سبب دوام⁵⁵⁷ تمتع و سعادت⁵⁵⁸ حرمان محروم ماندی خطیه⁵⁵⁹ او به کمال رسیدی حکم گناهی که میان بنده و حق است این است اما آنچه تعلق به حقوق خلق دارد آنرا دو حکم است |28b| یکی مظالم دوم جنایت مخالفت امر حق اما تدارک |42b| جنایت⁵⁶⁰ به تحسّر و ندامت است و اما تدارک مظالم ایذا به احسان و بعد عدم امکان رد و استحللال مثلاً غضب را به تصدق مال حلال و غیبت را به دعا و ثنا و اظهار خصال خیر و قتل را به اعتاق الرقاب چراکه حقیقت وجود شخص ارادت و اختیار است و این معنی در حق بنده مفقود است و در حق سیّد موجود زیرا که اختیار در امور بنده سیّد راست نه بنده را پس اعتاق نوعی از |58b| ایجاد معنوی است و ازین جهت شرع کفارت قتل را به اعتاق مقرر داشته اند پس اگر قتل خطا بود توبه آن به تسلیم دیت است به مستحق از وارث مقتول یا عقلت⁵⁶¹ و اگر عمداً بوده باشد به اعتراف

544 B: جریده

545 B, C: سببه حاصل می گردد

546 B: ویران

547 B: خود را مفصل

548 B: خفایا

549 B- پس

550 B, C: مسّ

551 B, C: نشستن

552 B, C: سماع ملامتی

553 B+ آن

554 C: تجارت

555 B- تدارک شیوه

556 B+ والفت و سرور بحصول آن بند دام مرغ جان است و هموم و غموم بسبب نقصان این الفت و محبت است که سر همه گناهان است

557 B: دام

558 B, C: تمتع از سعادت

559 B: خیطه

560 B- جنایت

561 B, C: عاقله

نزد ولی و حاکم گردانیدن ولی را بر نفس⁵⁶² خود تا⁵⁶³ اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد قصاص کند و نشاید که اخفا⁵⁶⁴ کند چون شرب خمر و زنا و سرقة چه درین اقسام مرتکب را لازم نیست که افصاح⁵⁶⁵ نفس خود کند بهتک ستر بلکه اقامت حدود بر نفس خود و به انواع مجاهدات و به ستر تستر⁵⁶⁶ الله تعالی اولی اما قصاص و قذف و جنایت و عذر و تلبیس را لابد است از استحلال |43a| بهر نوع که ممکن بود⁵⁶⁷ و هر که حساب نفس در دنیا آسان گیرد |59a| به دشواری عذاب⁵⁶⁸ آخرت گرفتار شود و این معنی بر اعمال ملوک و سلاطین و اهل بیع و شری مشکل باشد که خصماء⁵⁶⁹ ایشان در⁵⁷⁰ بلاد متفرق باشند و مثل این قوم را چون طریق استحلال متعذر شود باید که طریق تکثیر حسنات را غنیمت شمردند به قدر کثرت مظالم و این معنی اقتضای استعراق عمر می کند در حسنات به حسب طول |29a| مدت ظلم و جنایت و چون عمر در ظلم و جنایت⁵⁷¹ گذشت از کجا معلوم است که مابقی عمر به قضا و تدارک وفا خواهد کرد یا نه و اگر جنایت ازان جمله باشد که مجنی⁵⁷² علیه به سبب ذکر و تعریف آن متألم گردد و اطلاع وی بران سبب زیادتی ایدای وی شود چون زنا کردن با جاریه شحصی یا با اهل او ذکر این نوع تجدد |59b| سیئه است نشاید ذکر این تصریح کردن بلکه استحلال به طریق ابهام واجب بود پس به حسنات مکافات کند چنانکه مظالم میّت و غایب |43b| و چون جانی نزدیک مجنی علیه تعریف جنایت خود گردد و خصم از احلال امتناع نماید به تطف و خدمت و احسان و قضای حاجات او قیام نماید که خاصیت آدمی آن است که منقاد احسان گردد و هر خاطر که سبب سیئه متنفر شود به سبب حسنه مایل گردد و چون مایل گردد⁵⁷³ و چون در ایصال فرح و سرور به واسطه احسان بقدر ایذا سعی نموده باشد⁵⁷⁴ عدم⁵⁷⁵ رضای خصم را اعتبار نماید چنانکه کسی در دنیا اتلاف مال غیر کرد پس مثل آن رد می کند و خصم از قبول او بر امتناع می نماید حاکم حکم می کند به قبض و اگر می خواهد و اگر |60a| نه حکم احکم الحاکمین در صعید قیامت⁵⁷⁶ خواهد بود و ارباب طریقت اختلاف کرده اند در تایی که آتش⁵⁷⁷ شہوات خود باب ریاضت نشانده باشد و نفس او بشرایط توبه ساکن گشته و از ارتکاب معاصی ایمن شده و دیگری که در نفس او تقاضای آن هست ولی به مجاهده منع آن می کند بعضی گفته اند که مجاهده فاضلتر زیرا که |44a| او را با توبه فضل جهاد است و بعضی گفته⁵⁷⁸ که متمکن چه حال او |29b| بسلامت نزدیکتر⁵⁷⁹ و کشف حقیقت این معنی موقوف⁵⁸⁰ به حصول معرفت احوال تائب است⁵⁸¹ و تائب متمکن از دو حال خالی نیست یکی آنکه⁵⁸² انقطاع وی از

562 به نفس: C

563 تا: B

564 خفا: B

565 افصاح: B, C

566 تستر به ستر: B, C

567 گردد: B, C

568 حساب: C

569 خصمان: B

570 اطراف: B, C+

571 و چون عمر در ظلم و جنایت: B-

572 محبی: B

573 و چون مایل گردد: B-

574 سعی نمود: C

575 عدم: B-

576 همچنین: B, C+

577 آتش: B-

578 برانند: B, C

579 است: B+

580 آست: B, C+

581 است: C-

582 آنکه: B-

ارتکاب مناهمی بسبب فتور نفس شهوت بود چنانکه بعد از توبه طریان علت عفت |60b| سبب تصمیم عزم تائب گردد بر ترک زنا و رتبت مجاهده بی شک افضل و اعلی ازین شخص⁵⁸³ زیرا که عزم وی بر ترک مناهمی بسبب مجاهده دلالت می کند بر قوت⁵⁸⁴ یقین و استیلاء دین وی حالت دوم⁵⁸⁵ آنکه به طلاق⁵⁸⁶ داعیه مخالفات نصب⁵⁸⁷ قوه یقین تائب باشد و صدق مجاهده سابق قمح هیجان شهوت وی کرده و سگ نفس را به آداب شرع مودت⁵⁸⁸ گردانیده و مثل این تائب فاضلتر از مجاهده مقاسی و اگرچه صاحب مجاهده را فضل جهاد هست اما چون⁵⁸⁹ مقصود نیست بلکه مقصود از جهاد ظفر است بر اعدا که چند هوا و شیطان است پس رتبت کسی که سگ نفس را مقهور آداب شرع گردانیده و بر لشکر اعدا |44b| ظفر |61a| یافته هرآینه عالی تر از مرتبه کسی که در طلب ظفر باشد و معلوم نه که غالب خواهد آمد تا مغلوب⁵⁹⁰ و همچنین در فراموش کردن گناه⁵⁹¹ و نصب عین گردانیدن آن مشایخ سلف رحمهم الله اختلاف کرده اند.

ای عزیز⁵⁹² بدانکه گناه را⁵⁹³ عین گردانیدن نسبت با حال عامی غافل کمال است از آن جهت که تذکر خطر معاصی مثر خوف و حزن او می گردد و دوام این معنی سبب منع او می شود از رجوع به حالت اول مگر معصیتی بود که تذکر آن محرک شهوت گردد که آنگاه نسیان |30a| آن اولی اما تذکر ذنوب نسبت با سالک مطلقاً نقصان است زیرا چه در حال استغراق هم سالک بواسطه ظهور مبادی وصول بانگشاف انوار ایقان⁵⁹⁴ و بروز لوازم حقایق عرفان و |61b| سرور سر به واردات غیبی و لوازم تجلیات اسرار قدسی سبب فنای شعور او می گردد به احوال ماضی و مستقبل. شعر:

تا که باشد یاد گیری در حساب	ذکر مولی باشد از تو در حجاب 45a
تا بود یک زره از هستی بجای	کفر باشد گر نهی در عشق پای
تا تو با خویشی عدد بینی همه	چون شوی فانی احد بینی همه
دولت دین گر میسر گردد	آفرینش جمله چاکر گرددت ⁵⁹⁵

ای عزیز بدانکه اهل توبه⁵⁹⁶ را چهار درجه است درجه اول⁵⁹⁷ که از معاصی توبه کند و بر شرایط توبه استقامت نماید تا آخر عمر و اصلاً نیت عود بحال اول در خاطر نگذارند مگر زلتی⁵⁹⁸ که انفکاک آن از⁵⁹⁹ بشر ممکن نیست و اسم این توبه |62a| نصوص است و صاحب این توبه از زمره سابقان است و صاحب نفس مطمئنه⁶⁰⁰ که رجوع وی محل

583 است B+

584 توبه B:

585 وی حالت دوم -C:

586 بطلان B, C:

587 بسبب B, C:

588 مؤدب B, C:

589 نفس جهاد B, C+:

590 بود یا نه C: بود یا مغلوب B:

591 و همچنین در فراموش کردن گناه -C:

592 ای عزیز -B:

593 نصب C+:

594 ایمان B:

595 دولت دین گر میسر گرددت/ آفرینش جمله چاکر گرددت -C:

596 توحید C:

597 اولی آن است B:

598 زلّاتی B, C:

599 نوع B, C+:

600 است B, C+:

رضوان من الله خواهد بود که⁶⁰¹ اعلاى درجات اهل نعیم است و درجات این قوم متفاوت است و این تفاوت گاه بحسب قلت و کثرت نزاع نفس و تشبّات صفات او بود⁶⁰² و گاه بحسب اختلاف انواع⁶⁰³ بود و ازان جمله سابق کسی را گویند آتش شهوات وی که مرکب هواست مقهور تحت قهر عرفان گشته باشد که⁶⁰⁴ و ورود⁶⁰⁵ سبب خمّود بشریت او شده و باشد که صاحب این حال را به بقیت |45b| نفس مبتلا گردانیده شود⁶⁰⁶ تا فضل جهاد و مزید حال تایب گردد و شرف این فضل به حسب قلت و کثرت |30b| |62b| طاعت و طول⁶⁰⁷ و قصر⁶⁰⁸ عمر بود و بعضی گفته اند که هر که ده بار ارتکاب معاصی⁶⁰⁹ کند تکفیر آن آن است که ده بار اسباب آن نوع⁶¹⁰ معصیت مهیا گرداند و درحالت وقوع با صدق شهوت و قدرت ترک آن کند و این معنی اگرچه از اقویا ممکن است اما شرط صحت توبه نیست چه هیجان آتش شهوت کردن بتحصیل اسباب معصیت و عنان شهوات از دست اختیار گذاشتن پس طمع عصمت کردن از سلامت سخت دور است بلکه سدّ طرق اسباب معاصی کردن بفرار آن⁶¹¹ مبادی اسباب آن واجب است⁶¹² درجه دوم تاییبی که سلوک طریق استقامت در مواظبت طاعات و اجتناب کبایر رعایت می کند اما در اکثر اوقات به حسب مجاری احوال رسمی ببعضی از |63a| صغایر مبتلا می شود بی انداز⁶¹³ از سر صدق و عزم بر آن اقدام نماید و درحالت وقوع هر صغیره |46a| به ملامت نفس و ندم و تأسّف و تجدد و عزم بر احتراز⁶¹⁴ اسباب آن سعی می کند و این صاحب نفس لّوامه است و چون طینت آدمی از حقایق صفات جمالی و جلالی که منتج آثار خیر و شرّ است معجون گشته این معنی اغلب احوال تاییبان باشد این قوم مستهدف سهام⁶¹⁵ ابتلا اند از تغلب هوا و انواع فواحش⁶¹⁶ نفسانی و ضروب وساوس شیطانی و دایم باصلاح احوال ازالت آثار آن صفات مشغول اند و مخصوص بحسن و عده که "الذین یجتنبون کبایر الاثم والفواحش الا اللهم ان ربک واسع المغفره..." و در معرض تمدّح مذکور که "والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا |63b| انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله" و اهل این درجه اگرچه |31a| دون سابقانند ولی اصحاب درجات عالیّه اند که "خيارکم کل مفتن تواب" درجه سیم⁶¹⁷ آن است⁶¹⁸ که تایب چون بعد از استمرار توبه مدتی بر ملازمت شرایط آن |46b| قیام نموده باشد ناگاه آتش شهوات از تنور هوا که دوزخ است⁶¹⁹ شعله زدن گیرد و چون حوصله تایب را امکان مقاومت نماند مقهور داعیّه نفس و جاذبه شهوت گردد و به بعضی از معاصی مبتلا شود و مع هذا مواظب طاعات و تارک شهوات و مخالفات بود و کار⁶²⁰

601 آن B+

602 گاه بحسب اختلاف مدّت باشد B-

603 مجاهدات C+

604 باشد که B-

605 برق یقین C+; درود B:

606 گردانند B, C:

607 طویل B:

608 قصر B-

609 معصیتی B, C:

610 نوع C-

611 از B:

612 ای عزیز C+

613 بی آنکه B, C:

614 از B, C+

615 بلا C:

616 هوا حسن B, C:

617 درجه سیم C-

618 و دیگر آن است B:

619 روح نفس است C:

620 کاره آن C: کافر آن B:

معصیت باشد و عازم برقع⁶²¹ اصول این و نادم⁶²² درحالت فراغ از قضای⁶²³ آن ولی غلبه آتش شهوت سبب تسویف توبه وی می شود و کلام ربّانی صفت |64a| این قوم می کند که "وآخرن اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم" و امر این قوم از روی مواظبت طاعات و کراهیت سیئات برجاء⁶²⁴ عفو نزدیک است و از روی غلبه شهوت و تسویف توبه به خطر خذلان و حرمان نزدیک و در منزل مشیت⁶²⁵ متردد میان خوف و رجا اگر توفیق بارگاه کریم به مقتضای فضل و رحمت جبر کسر⁶²⁶ او کند و عنایت توبه متدارک حال او گردد به اهل درجه دوم ملحق گردد و اگر⁶²⁷|47a| در تصرف نفس و هوا بماند جاذبه آن معصیت او را به شقاوت ابدی و خسران سرمدی کشد درجه چهارم⁶²⁸ آنکه توبه کند و مدتی بر شرایط توبه استقامت |64a| نماند⁶²⁹ پس دواعی شهوات و جوانب لذات نفس اماره را به حال اول باز برد و عماء غفلت بر عین بصیرت او⁶³⁰ مستولی گردد و درتیه مخالفات اقتران⁶³¹ معاصی اصرار نماید درین⁶³² غبار آثار نفس اماره |31b| جنان بر آینه دل مستولی گردد که قابلیت بصیقل⁶³³ ازوی برخیزد و مصقله توبه و ندم و تأسف را در وی مجال⁶³⁴ نماند پس اگر مشیت ازلی و قضای الهی به موجب عمل او حکم کند رقم شقاوت ابدی بر ناصیه روزگار او کشد⁶³⁵ و داغ خسران سرمدی بر جبین حال او نهند و اگر سابقه عنایت تدارک حال او کند و اصل ایمان را از غرقاب دنیا به سلامت برد بر قدر تدنیس آینه دل در توبه دوزخ گدازد تا مدار یک ساعت تا هفت هزار⁶³⁶ |65a| سال⁶³⁷ و باشد که سببی از اسباب خفیه زمام ضعف و جهل مضرّی را بر ره گذر تلاطم امواج رحمت بی علت⁶³⁸ و دریای |47b| عفو و کرم ماحی سزایر⁶³⁹ آن سرگشته شود و این چنان بود که مفلسی در ویرانه گنجی یابد ولی این معنی نادر افتد و سنت الهی چنان رفته است⁶⁴⁰ چنانچه تعب تجارت و کسب سبب تحصیل مال است مواظبت طاعات و اجتناب مخالفات سبب حصول نعیم جنّات و وفور⁶⁴¹ بعلو درجات گردد چنانکه اگر کسی خانه خود ویران کند و مال خود ضایع گرداند به امید آنکه در ویرانه گنجی یابد چنانکه بعضی را اتفاق افتاده است عقلاء دنیا او را احمق و دیوانه نامند همچنین هرکه انتظار مغفرت و طمع درجات |65b| عالیه کند با وجود اصرار بر معاصی و ترک طاعات ارباب قلوب و اهل تحقیق او را از مغروران هلاک⁶⁴² شمردند و عجب از حماقت مغروری که همه عمر اقتحام مهالک و اخطار⁶⁴³ برکوب

621 B: برقع

622 C: تا دم

623 B: فضاء

624 B: بر حاد

625 B: و در منزل مشیت

626 B: کثیر

627 B: اگر

628 B: از عزیز; C: درجه چهارم

629 B, C: نماید

630 C: او

631 B: بر اقتراق; C: بر اعتراف

632 B, C: و برین

633 B, C: تصیقل

634 B: محال

635 B, C: کشند

636 B, C: گداز یابد از یک ساعت تا هفت هزار

637 C+: بود

638 B, C+: کشد

639 B, C: شرایر

640 B, C+: که

641 B: و فوز; C: درجات

642 B: هالک

643 C: اقطار

بحار و محنت اسفار اختیار می کند به جهت حطام دنیای فانی با آنکه می داند که عمر چون باد در گذار است و نیل مراد مشکوک و روز و شب به ارتکاب معاصی در تخریب خانه آخرت می کوشد |32a| و خود را از سعادت ملک مقیم و نعیم دایم محروم می گرداند بتسویل نفس و عشوه شیطان که حق کریم است و آن حضرت را از معصیت من چه زیان |48a| و این مغرور جاهل نمی داند که پروردگار دنیا و آخرت یکیست و چنانکه سنت الهی رفته است که مال |66a| دنیوی بی کسب و تجارت حاصل نگردد⁶⁴⁴ همچنین نعیم ابدی و ملک اخروی بی امتثال اوامر و اجتناب نواهی و ملازمت طاعات حاصل نگردد که "وان لیس للانسان الا ما سعی". نظم:

هر که فرمان برد از خذلان برست	از همه دشواری و آسان برست
کار فرمان راست در فرمان گریز	بنده تو در تصرف بر مخیز
طاعت با امر در یک ساعتت	بهرتر از بی امر عمری طاعتت
آنچه در صورت ترا رنجی نمود	در صفت بیننده را گنجی نمود

ای عزیز بدانکه چون شرایط توبه معلوم کردی اگر کسی به محافظت جمیع شرایط قیام نتواند نمودن آن سبب⁶⁴⁵ اهمال همه روا نباید داشت مثلاً ترک معصیت یک واجب است |66b| و اقامت طاعات بجای آن معصیت واجبی دیگر اگر نفس مساعدت ننماید بر ترک شهوت به واسطه غلبه شهوات باید که اتیان حسنه در مقابله آن غنیمت شمرد⁶⁴⁶ تا از آن جمله بود "ویدرون بالحسنة السیئة"⁶⁴⁷ و باید که سیئه هر عضوی را بحسنة که متعلق آن عضو بود تدارک کند و یقین |48b| داند که هیچ ذره از خیر و شر از اثری خالی نیست که "فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن يعمل مثقال ذرة شرا یره" بلکه اجسام عالم به اتساع |32b| اقطار آن از ذرات مجتمعه حاصل گشته است پس اگر چه استغفار زبان را بی ندامت قلبی نزد استغفار کاملی که آن مجموع قول و ندم و تأسف است قدری نیست ولی چون توفیق |67a| مساعده نباشد بر تحصیل مرتبه اعلی کمال مرتبه ادنی که استغفار زبان است هم از اثری خالی نیست ترک آن روا ندارد شخصی از غفلت دل پیش⁶⁴⁸ ابو عثمان مغربی⁶⁴⁹ شکایت کرد که مدتی است که بر ذکر زبان مواظبت می نمایم و در دل خود از آن هیچ⁶⁵⁰ اثری نمی یابم شیخ فرمود که شکر کن که یک عضو⁶⁵¹ از اعضای تو به ذکر خود مشغول گردانیدند⁶⁵² و از کید شیطان یکی آن است که چون طالب را حضور دل میسر نشود و پیرا به تسویلات باطل از ذکر زبان هم محروم گرداند که چون در ذکر با غفلت خیر نیست زحمت بی فایده کشیدن از حماقت است و خلق درین کید بر سه قسم اند ظالم و مقتصد و سابق ظالم آنست که از ذکر |67b| زبان که ادنای مراتب ذکر است تخلف کند و بدان سبب که مرتبه اعلی میسر نمی گردد از ادنی هم محروم ماند⁶⁵³ مقتصدان که درجات⁶⁵⁴ تسویل شیطان بتأمل معلوم کند که ذکر مجرد |49a| زبان اگر چه به

644 نشود C:

645 نمود بدان سبب B, C:

646 دارد B, C:

647 دید که "ومن جاء بالحسنة السیئة" B:

648 به خدمت شیخ B, C:

649 قدس الله اسراره B, C+:

650 هیچ C-:

651 عضو را B, C:

652 گردانید B:

653 دوم B, C+:

654 در حالت B, C:

نسبت با حضور دل نقصان است اما به نسبت با سکوت و فصول⁶⁵⁵ کمال است پس این کمال را غنیمت می داند⁶⁵⁶ و به زحارن⁶⁵⁷ تسویلات شیطانی التفات نمی کند سوم سابق است که چون به تسویل شیطان شعور باید بداند که این سخن راست است ولی کلمه حق است که به باطل می کشد آتش غیرت در باطن او⁶⁵⁸ مشتغل گردد و حرکت⁶⁵⁹ با حرکت زبان منضم شود و نمک تمکین |33a| بر جراحت لعین ریخته گردد و بعضی از اهل |68a| تحقیق گفته اند که هر معصیت که هشت نوع از اعمال تابع آن شود سبب امید عفو گردد از آن چهار اعمال باطن است و چهار اعمال ظاهر اما اعمال باطن اول عزم توبه دوم حب اقلع از آن معصیت سیم خوف عقاب چهارم امید⁶⁶⁰ مغفرت اما⁶⁶¹ ظاهر اول آنکه در عقب هر معصیت دو رکعت نماز بگذارد دوم هفتاد بار استغفر الله بگوید سوم یک روز روزی دارد چهارم بدانچه دست دهد صدقه کند و در خیر است که " اذا عملت سيئة فاتبعها حسنة يكفرها السر بالسر والعلانية بالعلانية"

باب چهارم در بیان باعثه تائب بر توبه⁶⁶² و معالجه حل⁶⁶³ و عقده اصرار

"قال الله تعالى: يا ايها الذين آمنوا |68b| اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبير بما تعملون"

|49b|

ای عزیز بدانکه خلق بردو قسم اند تا بیان و مصر آن و اصرار زاده غفلت و شهوت است چنانکه توبه زاده علم و صبر است پس ماده معاصی معجون است مرکب از غفلت و شهوت⁶⁶⁴ ماده طاعات مقرّبه که توبه از آن جمله است معجونی است مرکب از علم و صبر و ازاله امراض معاصی و تحصیل شفاء توبه را هیچ دوايي نیست الا معجونی که از حلاوت علم و مرارت صبر ترکیب یافته باشد و چنانچه جمیع انواع علوم⁶⁶⁵ در معالجه طب⁶⁶⁶ امراض بدنی نافع است اما هر مرضی را علم خاص هست همچنین مجموع علوم دین ادویه امراض قلوب است اما هر مرضی را علمی |69a| مخصوص است و چنانچه مریض اولاً محتاج است به تصدیق آنکه صحت و مرض را آسان است⁶⁶⁷ که |33b| حصول این دو صفت به مقتضای خاصّیات آن اسباب است و این معنی ایمان است به اصل طب بیمار علت اصرار نیز اولاً محتاج است به تصدیق آنکه سعادت و شقاوت اخروی را صحت و مرض حقیقی⁶⁶⁸ است اسبابی است که حصول این دو مرتبه به مقتضای خاصّیات آن اسباب است و آن طاعت و معصیت است و این معنی ایمان است به اصل شرع و چنانچه لابد است از اعتقاد مریض بغرارت⁶⁶⁹ |50a| علم و حداقت⁶⁷⁰ طبیب تا از توهم تلبیس ایمن گردد طالب شفاء توبه را نیز لابد است از علم به صدق قول رسول علیه السلام و اولیا و علماء دین که اطباء |69b| امراض قلوب اند و چنانکه مریض را

655 C: فضول

656 B, C: می دارد

657 B, C: به زخارف

658 C: در دل او

659 B, C+: دل

660 B+: عفو و

661 B, C+: اعمال

662 B: در دواي توبه

663 B-: حل

664 B, C+: و

665 B+: از طبیب

666 B-: طب

667 B, C: اسباب است

668 B-: حقیقی

669 B: به غرارت; C: به عزازت

670 C: حدقت

بعد⁶⁷¹ معرفت صدق طبیب لابد است از اصفاء قول⁶⁷² و در آنچه تحذیر فرماید از تناول ماکولاتی که سبب زیادتی ماده مرض است تا خوف مضرت آن باعث مریض گردد بر احتماء طالب توبه را⁶⁷³ لابد است از اصغای آیات و اخباری که مشتمل بر ترغیب به تقوی که سبب شفاء و نجات⁶⁷⁴ و فلاح است و تحذیر از ارتکاب ذنوب و اتباع هوا که از جمله مهلکات است تا این خوف باعث سالک گردد⁶⁷⁵ بر احتما از معاصی که مواد شقاوت است و چنانچه مریض را در مرض معین از هر چیز⁶⁷⁶ احتما لازم نیست و هر دارویی نافع⁶⁷⁷ مرض وی⁶⁷⁸ بلکه هر علتی را دارویی خاص است |70a| و هر مرضی مخصوص⁶⁷⁹ باحتما از بعضی اشیا همچنین هر مؤمنی را ابتلا به شهوتی مخصوص بود غالباً و ارتکاب معصیتی خاص کند و احتیاج او به علم آفات آن و قدر ضرر⁶⁸⁰ آن در دین و کیفیت تکفیر آن از مهمات حال او باشد |34a| و این علوم⁶⁸¹ مخصوص به اطباء قلوب است که آن اولیا و علماء دین اند.

ای عزیز دنیا بیمارخانه درگاه جلال عزت⁶⁸² و درون این بیمارخانه همه موتی و بیرون آن همه مرضی اند و اکثر بیماران |50b| امراض معاصی و معلولان علت غفلت از مرض خود خبر ندارند و مثال ایشان چون شخصی است که مرض برص بر روی⁶⁸³ دارد و آینه ندارد که آنرا مشاهده کند و تا کسی ویرا از آن آگاه⁶⁸⁴ نکند به معالجه مشغول نشود بلکه بیشتر |70b| امراض خلق چون علت جنون است که معالجه آن ممکن نگردد⁶⁸⁵ مگر به اکراه و ازین جهت بر کافه حکام و سلاطین فرض عین است که در هر محلتی و هر دهی از ولایت فقیهی متدین معین گردانند تا اهل آن بقعه را تعلیم آداب دین کنند⁶⁸⁶ و بندگان حق را از متابعت هوا و اقتحام بدعت و ضلالت منع⁶⁸⁷ و عنان نفس اماره جهال را از راه مخالفات بر گردانند⁶⁸⁸ و بر مناهج آداب شرع و جاده طاعات دعوت کند⁶⁸⁹ و سبب عموم امراض قلوب سه چیز است اول آنکه بیماران علل⁶⁹⁰ معاصی از مرض خود خبر ندارند دوم آنکه عاقبت مرض معصیت را درین عالم مشاهده نمی تواند⁶⁹¹ کرد به خلاف مرض بدن که می دانند که عاقبت |71a| آن مرگ است و چون طبع از آن متنفر است طلب معالجه در نهاد ایشان پدید می آید و چون هلاک اخروی که عاقبت معاصی است بعد از موت⁶⁹² است آنرا⁶⁹³ مشاهده نمی توان

671 از B+

672 از اصغاء قول او: C; از صفاء قول او: B

673 نیز B, C+

674 نجات: B

675 نگردد: C

676 از چیزها: B

677 دافع: B

678 نه B, C+

679 مخصوص را: B

680 و ضرر: B

681 و علوم این جمله: C

682 است B+

683 بر وی: B

684 خبر: C

685 نمی شود: C

686 دین کنند: B, C

687 می کنند: B, C+

688 برگردانند: B, C

689 کنند: B, C

690 علت: C

691 نمی توان: C; نمی توانند: B

692 مرگ: B

693 آنرا-: C

کرد طبیعت ازان |51a| متنفّر نمی گردد ازین جهت است که⁶⁹⁴ در دفع مرض بدن⁶⁹⁵ دخول کلّ مدخلی خصوص⁶⁹⁶ می کند و در مرضی قلبی و دینی تکیه |34b| بر فضل و کرم حق می کند و در معالجه این مرض⁶⁹⁷ اهتمام نمی نماید سیم فقد طبیب حاذق مشفق که⁶⁹⁸ اولیا و علمای دین اند و چون بیشتر علمای عصر به مرض حبّ دنیا و میل به مالوفات عادت و مشبهات⁶⁹⁹ طبیعی گرفتاراند لاجرم از معالجه دیگران عاجزاند بلکه سخن این قوم سبب زیادتی مرض می گردد زیرا که چون ترکیب معاجین نصایح |71b| مشوب بود⁷⁰⁰ به شایبه ریا و حرص و کبر و عجب و غرور امزجه بیماران غفلت و شهوت⁷⁰¹ و عمای غفلت را ازان جز حرارت⁷⁰² و قسوت و حرمان و حسران نیفزاید "و لیس الخیر کالمعاینه" یوس⁷⁰³ که اهتمام اکثر واعظان روزگار⁷⁰⁴ چگونه بر ترغیب عوام و اسحالت⁷⁰⁵ قلوب اهل غفلت ثابت است و چون می دانند که نفوس اهل فجور به اسباب رجا⁷⁰⁶ مایل⁷⁰⁷ است و ذکر شمول رحمت بر دل ارباب غفلت جای گیرتر لاجرم به جهت مزید لذت سامعان جاهل |51b| بیشتر سخن ایشان در لطف⁷⁰⁸ و نکته و اشارات و اشعار است که همه دالّ است به⁷⁰⁹ تغلیب اسباب رجا و ذکر دلایل سعت رحمت و حضور فاسق غافل در امثال این مجالس سبب مزید جرات او |72a| می گردد⁷¹⁰ بر عصیان و طغیان.

ای عزیز بدانکه کاشکی این قوم چون اهلیت اصلاح ندارند به زخارف کلام افساد خلق نکردند و کاشکی چون قوت نطق صواب ندارند سلامت سکوت را غنیمت شمردند و این قوم مضلّان هادی صورت و جاهلان حکیم نمایند چه علامت حکمت آن است که هر چیز در موضع خود⁷¹¹ وضع کنند⁷¹² و ذکر اسباب رجا دوکس را مفید است یکی آنکه بواسطه غلبات |35a| آتش خوف روی از دنیا گردانیده باشد و عیش بر خود تنگ کرده و بر مجاهداتی که فوق طاقت نفس است ملازم گشته سورت⁷¹³ آتش خوف اینچنین کس را باب⁷¹⁴ رجا نشانند و مزاج سرد او را⁷¹⁵ به ذکر اسباب رجا |72b| به اعتدال باز آوردن |52a| مهم است دوم مصرّی که بر انواع معاصی چندان اصرار نموده باشد⁷¹⁶ که به حکم استعظام

⁶⁹⁴ آدمی B, C+

⁶⁹⁵ بدن B-

⁶⁹⁶ خصوص B, C-

⁶⁹⁷ مهلك B, C+

⁶⁹⁸ آن C+

⁶⁹⁹ عاداتی و مشتهیات C; مشتهیات B:

⁷⁰⁰ بود C-

⁷⁰¹ علّت شهوت C:

⁷⁰² جرات B, C:

⁷⁰³ به بین C; بین B:

⁷⁰⁴ روزگار B-

⁷⁰⁵ استمالت B, C:

⁷⁰⁶ وجاه B:

⁷⁰⁷ مایلتر B:

⁷⁰⁸ لطایف B, C:

⁷⁰⁹ بر B:

⁷¹⁰ می گردد B-

⁷¹¹ خرد B:

⁷¹² کنند C:

⁷¹³ صولت B:

⁷¹⁴ بآب B:

⁷¹⁵ سرّ او را C:

⁷¹⁶ باشد B-

جرائم و معاصی از سعت رحمت و قبول⁷¹⁷ نومید گشته باشد⁷¹⁸ معالجه این شخص نیز کردن به ذکر رجا و رسانیدن او به شرح سعت رحمت به سعادت توبه و امیدوار گردانیدن به شرف قبول هم مهم است اما معالجه غافلان مغرور⁷¹⁹ و فاسقان تیره روزگار مثبور که همه عمر استرسال⁷²⁰ عنان نفس اماره در میدان مخالقات روا داشته⁷²¹ و در تبه⁷²² غفلت ارتکاب انواع معاصی و اعتراف اصناف شهوات را عین مقصود تصور کرده به ذکر اسباب رجا همچنان است که معالجه محرور بعسل^{73a} و توسن مراکب غرور سر گشتگان بادیه غفلت و بوم صفتان ویرانه حرص و شهوت نه چندان است که به ضرب هزار تازیانه تخویف و تحذیر به راه سعادت توان کرد⁷²³ ذکر اسباب رجا⁷²⁴ این قوم⁷²⁵ سود دارد و در خبر است که هر روز که **|52b|** آفتاب طلوع می کند و⁷²⁶ فرشته منادی می کند به آواز بلند یکی می گوید ای کاشکی⁷²⁷ آفریده نشدندی و دیگری می گوید ای کاشکی چون آفریده شدند بدانستندی که از برای چه آفریده شدند و در خبر است که چون آدم علیه السلام تناول گندم کرد هنوز به خلق او نرسیده بود که حلهای بهشت از تن **|35b|** وی بریدن⁷²⁸ **|73b|** گرفت و عورت⁷²⁹ برهنه شد مگر تاج و اکلیل که شرم داشتند که از وی جدا شدن تا جبریل علیه السلام بیامد و گفت⁷³⁰ تاج از سر وی برداشت و طوق از گردن او بگشاد و خطاب رب الارباب⁷³¹ در رسید که ای آدم از جوار ما دور شو که هر که به پلیدی⁷³² مناهی ملوث شد جوار ما را نشاید روایت است که چون سلیمان علیه السلام به عقوبت مبتلا شد به جهت تمثال که ضعیفه وی⁷³³ در خانه نهان داشته بود⁷³⁴ و به قول این ضعیفه در خواست کرد که در حکم مثل⁷³⁵ پدرش کند گفت آری و نکرد و گویند که در خاطرش بگذشت که کاشکی **|53a|** حکم پدر این ضعیفه را بود بدین مقدار چهل روز ملک از وی جدا کردند چون ظهور سطوت قهر الهی مشاهده کرد **|74a|** بگریخت و روی به کوه و صحرا نهاد و می گشت و بر خود توجه می کرد و چون گرسنه شدی به درخانها رفتی و سؤال کردی جفا گفتندی و چون گفتی من سلیمانم ویرا بزدندی⁷³⁶ و خاکستر بر وی ریختندی و سر وی بشکستندی و نقل است که یکبار زنی ویرا از در خانه براند و آب و آب⁷³⁷ دهن در روی وی انداخت و یکبار زنی طشت بول بر سر وی ریخت و چون بعد انقضاء مدت بلا ملک بدو⁷³⁸ باز گشت یعنی⁷³⁹ از آن جفا کنندگان عذر خواستند گفت⁷⁴⁰ ملامت نیست این امر سماوی بود که به شومی نفس ظاهر شد و چون

717 توبه B+

718 B, C: بود

719 C: و جاهلان

720 B: ارسال

721 B, C: داشتند

722 B: تبه

723 B, C: باز توان آورد

724 B+ همچنان است که معالجه محرور

725 B, C+ را چه

726 B, C+ دو

727 B, C+ این خلاق

728 B: بریزیدن C: پریدن

729 B+ وی

730 B- وگفت

731 B, C: العزة

732 B: بادی

733 B: روی

734 B- بود

735 B, C: میل

736 C: و خاک

737 B, C- آب

738 B: بروی

739 B: بعضی

740 B, C+ شما را

عنایت الهی متدارک حال بنده شود اورا بتازیانهٔ ادب از خواب غفلت |74b| بیدار گرداند و عجب از حال غافل که می بیند که انبیاء علیهم السلام با جلالت قدر و کمال قرب |53b| از یک زلت چه بلاها دیدند و چه عقوبتها کشیدند و با این همه از خوف و خطر آخرت |36a| ایمن نبودند و این مغرور همه عمر مرکب هوا در اودیه مخالفت می راند و ارتکاب انواع معاصی می کند و به امید عفو و کرم آتش شهوت در خرمن دین خود می زند و با این همه دعوی کیاست و فطنت می کند و رسول علیه افضل الصلوات بر کذب و حماقت این کس گواهی می دهد که "الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والاحمق من اتبع نفسه هواها و تمّی علی الله الجنة"

ای عزیز عاقل کسی را توان گفتن⁷⁴¹ که بدیده بصیرت مکاید⁷⁴² و |75a| غوایل دنیا را مشاهده تواند کرد و به نور یقین تواند دید که هر نعمتی از وی معقب محنتی است و هر راحتی مورث محبتی⁷⁴³ و هر بقایی موجب فنایی و هر عمارتی مخبر خرابی و هر سروری منتج بثوری و عاقبت هر حکمی⁷⁴⁴ عزلی |54a| و مصیر⁷⁴⁵ هر عزّی ذلی⁷⁴⁶ و زمام هر وصلی در دست بحری و هر فرحی مغلوب همی و حزنی پس به مقتضای حکم عقل و نور ایمان رخت تعلّق از ره گذر سیل فنا بر دارد و ویرانهٔ دنیا را که منزل غرور است نابوده انگارد و بر سفینهٔ عزم سوار شود و از دریای حوادث و آفات بگذرد و روی دل به ساحل نجات آرد و به عایقه⁷⁴⁷ تسویف خود را از لذت حلاوت مناجات ارباب قلوب |75b| و روح انس مجاهدات⁷⁴⁸ اهل کشف و شهود محروم گرداند⁷⁴⁹.

نسأل الله الکریم الحنّان المّان ان یرینا مکاید النفس و غوایل الدنیا کما اراها عباده الصالحین بفضلّه و رحمته انه قریب مجیب والحمد لله وحده والسلام علی من اتبع الهدی. تم الكتاب بفضل الوهاب فی اواسط ذی القعدة. سنه: 865

741 B: گفت

742 C: مکاید بصیرت

743 B: حسرتی

744 B: حکیمی

745 C: مصیر

746 B: عزّتی ذلّتی

747 B: بعاقبت

748 B, C: مشاهدات

749 B, C: نگرداند